



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

ع-ع
۱۱۸

۱۱۸ امیری

۲۱۱۸۴۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: ترجمه عربی

مؤلف:

موضوع:

شماره ثبت کتاب: ۲۱۱۸۴۱

شماره اختصاصی (۱۱۸) از کتب اهدائی: معزی

۱۱۸

ع-ع
۱۱۸

۱۱۸ امیری

۲۱۱۸۴۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: ترجمه عربی

مؤلف:

موضوع:

شماره ثبت کتاب: ۲۱۱۸۴۱

شماره اختصاصی (۱۱۸) از کتب اهدائی: معزی

۱۱۸

الطیبین **در وقت احتضار**

قال امیر المؤمنین انا برادرم اذا كانت فراخ يوم
من ايام الدنيا واقبل يوم من ايام الاخرة مثل
له ماله وولده وعمله يعني كتاير مؤمنان على
البلد طالب بدستی که پس از مرگ او بوده باشد در
روزی از روزهای دنیا و اول روزی از روزهای
آخرت یعنی در وقت احتضار موت مصور میشود این
او مال و اولاد و عملش فیلتفت الى ماله فيقول والله
اني كنت عليك حريصا شحيا فالي عندك فيقول اخذ



منى كنتك پس ملتفت شود و روی کند بوی ماله
و میگوید بخدا سو کند بدستی که من حریص بودم در
تو و بخیل بودم در نفقه تو و بسیار حرص داشتم در
داشتن بق پس چه باشد از برای من تردق پس مال بق
قادر و الجلال بزبان آید و گوید بکیر از من کهن خود را
قال فيلتفت الى ولده فيقول والله اني كنت لكم
حبا واني كنت عليكم حارصا فالي عندكم فيقولون
نؤدبك الى حضرتك فنوار بك فيها كفت پر التفات
کند بجانب اولادش و میگوید بخدا قسم که بدستی که
بوده ام در دنیا شما را دوست دارم و تحقیق که من

خای و حافظ شما بودم پس بحال چه می باشد از برای من
بر شما پس ایشان در جواب او گویند که می بریم ترا بوی
کور و دفن میکنیم تا در آن قال فيلتفت الى عمله فيقول
والله اني كنت فيك كاهدا و ان كنت على لقتلا
فالي عندك فيقول انا و بينك في قبرك و يوم كرتك
حتى اعصر انا و انت على ربك پس گفت روی کند بطرف
عملش و میگوید بخدا سو کند بدستی که من بودم در کرد
تو بے رغبت و تحقیق که تو بر من گران بودی و باسکنید
می نمودی پس چه می باشد از برای من تردق عمل او با من
خدا ستمگن باز در آید و گوید که من هشتین توام در قبر

توت و لیاقه توام در روز حشر تو تا آنکه عرض کرد مشهور
 من و تو بر پروردگار تو قال فَاَنْزَلْنَا مِنْ لَدُنْهُ لِيَا اَنَّهُ
 اَطِيبُ لِنَاسٍ رِجًا وَاَحْسَنُ مَنظَرًا وَاَحْسَنُ مَعْمُ
 رِيَاثًا فَقَالَ الْبَشَرُ بَرِيحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ لَعِيمٌ
 وَمَقْدَمٌ خَيْرٌ مَقْدَمٍ فَيَقُولُ لَهُ مَنْ اَنْتَ فَيَقُولُ
 اَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ اُرْحَلُ مِنَ الدُّنْيَا اِلَى الْجَنَّةِ
 وَاِنَّهُ كَعِرْفٍ عَاسِكُهُ وَيُنَاشِدُ حَامِلَهُ اَنْ يَجْعَلَ كَهْفَتَ
 پیرا کرده باشد میت دوست خدایت حاضر میشود
 نزد او شخصی بصورت پاکیزه ترین مردم و خوشبوی تر
 و خوش روی ترین ایشان و نیکو ترین خلوا از همه لباس

بگردد

پیرا گوید او را که بشارت باد در ای دوست خدا
 و ریحان و بهشت و نعمت جا و داز و خوش آمدی و قدم
 بخیر گذاشتی پس مؤمن با گوید که تو کیستی گوید من عمل
 صالح توام رخت بپند از نعمت باد دنیا و بهشتا بسوی
 جنت و فردوس اعلا پس او از دنیا حرکت نماید و قبض
 روح او بشود و بدرستی که میت هر اینه می شناسد
 غسل دهند خود را و سوگند میدهند خا ملازخانه اش را
 که تعجیل کنند دزد فراوان بر وی او را بخوابگاهش
 بسپارند فَاِذَا دَخَلَ قَبْرَهُ اَنَّهُ مَلِكًا الْقَبْرِ يَحْرُجُ اِلَى
 اَشْعَارِهَا وَيَخْدُرُ اِلَى اَرْضِهَا بِاَقْدَامِهَا اَصْوَابُهَا

كَا لِعَبْدٍ لِقَاصِفٍ دَابَّانِهَا كَالْبُرِّ وَالْحَاطِفِ
 لَهُ مَرْزُوقٌ وَمَا دِينُكَ وَمَنْ يَبِيكَ فَيَقُولُ اللَّهُ رَبِّي
 وَدِينِي الْاِسْلَامُ وَبَنِيَّ مُحَمَّدٌ پسر هر گاه داخل کردند
 او را در قبر می آیند او و د و ملک که موکلند بقبر
 در حالتی که می کشند بروی زمین موفیای خود را
 وی می شکافند زمین را بنیای خود صداها را ایشان
 چون زعد غنچه چشمهای ایشان چون بر وجهند آ
 پس میگویند او را کیست پروردگار تو و چه بوده آ
 دین تو کیست پیغمبر تو پس مؤمن میگوید خدایتعالی
 پروردگار من است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است

فبقولان

بِسْمِ اللَّهِ فَيَسْأَلُكَ رُوحِي وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 بَشِّرْنَا اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَدَ
 بَصَرِهِ ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُ بَابًا اِلَى الْجَنَّةِ ثُمَّ يَقُولُ
 لَهُ نَمَّ قَرِيْبًا لَعَيْنِ تَوْمًا لَشَارِبِ النَّاعِمِ فَاِنْ لَمْ يَلِكْ
 عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا
 وَاَحْسَنُ مَقِيْلًا پس از د و ملک که یکی از آنها منکر
 نام دارد و دیگری نیکر میگویند او را ثابت بدارت را
 خدایتعالی در آنچه دوست داری و خوش شود میشود
 و این قول مدلول کلام ملک علام است که در قرآن مجید

4

پس بگزارم این ضربت بر سرش زنده که مانند بدوی
زمین چیزی از آنچه خداست مکرانکه
بفرغ درآید و برسد از هیبت آن لاجن و انس و انسداد
بسیار وارد شده است که حیوانات بسته زبان میشوند
صدای عذاب میت در قبر چنانچه از حضرت امام
جعفر صادق منقولست که حضرت رسول فرمود که روزی
من شران و کوسفندان بچراغ اندیم و نبوده است پیغمبری
مکرانکه کوسفندان اینده و شبها نموده است پس نظر
کردم بسوی آنها وقتی که درآمد بودند در جای خود و
نبود در حوالی آنها چیزی که ایشانرا از جای خود جدا

غیره

ناگاه

ناگاه دیدیم که حرکت در آمدند و از هم پاشیدند
گشتند پس من در این امر متعجب شدم و حیران ماندم و
ناخود می گفتم که ای سبب اضطراب اینها چه بود تا وقتی
که جبرئیل بر من نازل شد و گفت ای محمد بدستی که کافران
در قبر صحنه میزنند که نیست چیزی از مخلوقات خدا
مکرانکه بفرغ می آید و می رسد از هیبت آن مکران
و انرا از زمین ثابت روایت شده است که گفت
روزی حضرت رسالت پناه در بستان بی بخار بر استری
سوار ایستاده و من با جمعی از صحابه در خدمتش
بودیم ناگاه اشتر انحضرت بر مید بسوی که نزدیک بود

غیره

که از سر و دانت خود بیدار در نگاه کردید
شش قبر پانچ قبر در آن موضع بود پیغمبر فرمود که می
شناسد از شما صاحب این قبرها را مردی از صحابه
گفت یا رسول الله من می شناسم فرمود در چه زفانی
مرده اند گفت در شرک و زندقه بخداست پس پیغمبر
فرمود بدستی که این امت مبتلایید در کورها اگر نه
این بود که اندیشه میکردم از آنکه مردم دفن نکنند
یکدیگر را هر اینه از خدایتعالی درخواست می نمودم
که بشنوند شما را از عذاب قبر آنچه می شنوم از آن
یعنی چون مردم طاقت شنیدن عذاب خدا ندارند

از امر

از اموات میگزینند و ایشانرا دفن میکنند یا آنکه
اگر مردم بشنوند عذاب قبر را هر اینه دفن نمیکنند
مردگان را زیرا که اگر کسی از اقارب و اقوام ایشان
بمیرد و در قبر او را عذاب کنند موجب فضیلت رسوا
ایشان خواهد بود پس یکدیگر را دفن نخواهند نمود ثم
يَعْتَجَانِ لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ ثُمَّ يَقُولَانِ لَهُ كَفَرْتُمْ
خَالٍ وَ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ حَيَاتِ الْأَرْضِ وَعَقَارِهَا
وَهُمَا مَهْمَاهَا فَهَشَتْهُ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ قَبْرِهِ بَعْدَ
بکشانید از برای او دری از آتش در قبرش پس میگوید
او را الجواب میدترین حالتی و مسلط میگرداند خدا

بر او نمازها و کردهای زمین را در تمام روزها و بجا آورد
انرا که نیت نهند و بکنند او را تا برانیکند خدا تعالی
او را از قبر یعنی تا روز قیامت و از حضرت امام جعفر
صادق مفقوت که بدستی که خدا تعالی مسلط میکند
بر او و درونه مار بزرگ که اگر یکی از مارها بدید
در زمین بگذرد بخت بروی زمین نماند و دیگر کیش
نرود نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ كَذَابِهِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى اِفْضَالِهِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَالِهٖ اَمَّا بَعْدُ انزاله ایست مشتمل بر خلاصه اقوال

رساله شامع

علماء و فضلاء اعمال حکما منظوم کرده فصل و خلاصه
و هر فصل را خاصیتی مخصوص است و مستقی شده بکنند
الهموز و بالله التوفیق فصل اول در بیان آنکه حکما
گفته اند که ده چیز در روز بفرماید و معتدل با قوی
گرداند اول حلاوی خوردن دویر گوشت خوردن
سیوم عدس تناول کردن چهارم نان سرد خوردن
پنجم آتیرا لکری خواندن ششم با وضو بودن هفتم
همیشه متوجه قبله نشستن هشتم فرمان پدید و ماد
بردن نهم روی عمادیدن و سخن ایشان شنیدن دهم
شب بیدار بودن و بطاعت گذراندن فصل دوم

اسباب

کردن هفتم در وقت وضو سخن گفتن هشتم در عورت
خود ناید بگری بگریستن نهم بر روی خفتن دم غم
بسیار خوردن فصل چهارم در چیزها که موجب
زیادتی عمل است حکما گفته اند ده چیز است که عمل را
بفرماید اول صدقه بسیار دادن دویر فرمان پدید
و ماد بردن سیوم نماز شب گذاردن چهارم استغفار
کردن پیش از صبح پنجم نماز بجاقت گذاردن ششم قرآن
بسیار خواندن و معنی دانستن هفتم دایم خدا تعالی
یاد کردن هشتم صلوات بر رسول فرستادن نهم نماز
نافله میان شام و خفتن دهم با خلق خوش خوردن و نود

در باب آنچه نشاط افزاید حکما گفته اند که در چیز
موجب فرح است اول سوره لیل خواندن دویر وضو
ساختن سیوم مسواک کردن چهارم غسل کردن پنجم
براس نشستن ششم بادوستان صحبت داشتن هفتم
سرتراشیدن هشتم موی اعضا بر گرفتن نهم ناخرچید
دهم نماز بجاقت گذاردن فصل پنجم در باب آنچه
پیری آورد حکما گفته اند که ده چیز است که زود پیری
اثر کند اول مجامعت بسیار کردن دویر بر کباب نشستن
سیوم شبها خوردن چهارم باستین روی خند کردن
پنجم ایستاده آب خوردن ششم در برابر توقف بسیار
کردن

و برده باری کردن در آنچه عم اورده حکما
گفته اند که عم از چند چیز قلد کند اول ایستاده
شلوار پوشیدت دویم میان نه زنان کو سفند
گذشتن سیوم محاسن بدن از بریدن چغام بر استنا
در نشستن پنجم بدست چه طعام خوردن ششم بدین
و استین روی پاک کردن هفتم بر پوست سیر و تخم
مرغ نای گذاشتن هشتم با نفس خود بازی کردن نهم
ناخزیدندان بریدن دهم بدست راست استخا کردن
نایز دهم مغز بدست بریدن کردن دوازدهم در کور
خندیدن فصل ششم ده چیز جاه و رفعت آفرید

از

اول طاعت و عبادت بسیار دویم مخلوق بشمار سیوم
و فاکر برقرار چغام سید بودن در اسخار پنجم
سخاوت بالعتی و ای کار ششم جد و جمد در هر کار
هفتم ملازمت و صحبت با بد هفتم محتر بودن از صحبت
اشرفان نهم لبس از کردن استغفار دهم نگاه داشتن
اسرار فصل هفتم ده چیز روشی چشم آفرید اول
در صحف نگاه کردن دویم روی علماء دیدن سیوم
در روی مادر و پدر نگاه کردن چغام دوستان را
مشاهده کردن پنجم لبس از و لب روان نظر کردن ششم
مباشرت با اعتدال کردن هفتم در جواهر نگاه کردن

هشتم وضو آب سرد ساختن نهم استناب الصاف کردن
دهم در هوای صاف صبح نگاه کردن فصل هشتم در چه
شخص را صحیح البدن دارد اول که خوردن دویم که
گفتن سیوم که خفتن چغام از بهار خود را نوشتن
پنجم بوی خوش بکار بردن ششم در هر دو روز بجا
رفتن هفتم پیوسته با وضو بودن هشتم طلا و نقره
ناخورد داشتن نهم تردد با اعتدال کردن دهم تک
اخر شب از خواب برخاستن فصل نهم سی چیز فراموش
آورد اول تراج کردن بسیار دویم خندیدن بشمار
سیوم در کوه نامه قران خواندن چغام بنا محم نکوستن

پنجم بمسخرانه مباشرت کردن ششم در خام از خود باز
کردن هفتم شی بسیار خوردن هشتم از میان شتران
قطار گذشتن نهم بر تراش قلم نشستن دهم در زیر
دختان یون دار بول کردن یازدهم موی بشاننه
مردمان شاننه کردن دوازدهم از دیدل طعام خوردن
سیزدهم در مسجدا تهن انداختن چهاردهم محاممت
حرفقنای سر کردن نایزدهم نیم خورده موش خوردن
شانزدهم سبب بسیار خوردن هفدهم کشیدن خوردن
هجدهم در آب ایستاده بول کردن نوزدهم در جستا
طعام خوردن بیستم با دان خود یا زنی رفتار کردن

بیستیم از لوج کورستان خواندن بیست و نهم در پنجشنبه
 طعام خوردن بیست و نهم در مصلوب نگرین بیست و نهم
 از میان دوزن گذشتن بیست و نهم در جناب نام خدای
 بردن بیست و نهم رو بقبله بول کردن بیست و نهم در بازار
 طعام خوردن بیست و نهم در کورستان خندیدن بیست و نهم
 شب بسیار خفتن سیام ابیسیار خوردن **مصلوب هفتم**
 چیز درویشی آورد اول پدر و مادر را بنام خواندن
 دو میر برهنه بول کردن سیوم نان ریز و خوراکی
 چهارم شب خانه رفتن پنجم پوست پیاز بوختن ششم
 در پیش بزرگتران خود راه رفتن هفتم بگناه دیوانه

از هر روز از کاه
 از هر یک پاره دارد
 شانه زرد در شب

نعل

خلال کردن هفتم دست بسپور شستن نهم سرانجام
 زود داشتن دهم در جای بول و وضو ساختن یازدهم
 دیک و کاسه نداشتن دوازدهم بیست سو کند بسیار
 خوردن سیزدهم پرده عنکبوت در خانه گذاشتن
 چهاردهم نان در رویشان خریدن پانزدهم دروغ
 گفتن شانزدهم خامه در تن دوختن هفدهم
 چغراغ بدم کشتن هجدهم بدستار که مایه تر خوردن
 کردن نوزدهم نان در کنار خوردن بیستم در مبرزات
 دهزاداختن بیست و یکم ایستاده بول کردن بیست و دویم
 بدندان ناخن بریدن بیست و سیوم در نماز کاهلی کردن

در موضع نشستن **خاتم** ده چیز عمر یادگار کند و
 روزی نافرمانی گرداند اول تعظیم کلام الله و حرمت
 کردن دو پیر شنب زدن داشتن سیوم سرگناه بتلاوت
 قرآن مشغول بودن چهارم جامهای پاک و غذاهای
 لطیف بگارد داشتن پنجم قرآن بسیار خواندن ششم
 بجالس علی رفتن هفتم باد و ستان صحبت داشتن
 هشتم پیوسته با وضو بودن نهم ناهم کس تواضع
 و خوش خلقی نمودن دهم باد و ستان محبت و شفقت
 نمودن **قال الله اعلم و احکم بالصواب**
 در روایت آمد که مردی ازین بخدمت حضرت رسول

بیست چهارم کاه در بازار رفتن بیست و پنجم بگناه از
 بیرون آمدن بیست و ششم دستار و شلوار در زیر سر
 نهادن بیست و هفتم نشسته دستار چپیدن بیست و هشتم
 ایستاده شلوار پوشیدن بیست و نهم بر مردمان لعنت
 کردن سیام انکشتن از در هم افکندن و عمدت کردن
 سی و یکم دست بدان قبایک کردن سی و دویم جامه
 خوابان برنجید گذاشتن سی و سیوم فرزندان را
 محبت گفتن و دعای بد کردن سی و چهارم سب و کور را
 سرکشاده گذاشتن سی و پنجم نصف شب بخانه خوردن
 سی و هشتم عزای وضو ساختن سی و هفتم طهارت کردن

در موضع

آمد و گفت ای رسول الله میخواهم که همیشه در طاعت
 شما باشم می توانم اما سوالی چند دارم جواب فرما حضرت
 فرمودند که پس گفت میخواهم که همیشه در طاعت
 خدایتما باشم نمیتوانم حضرت فرمودند بی نماز را
 بوقت بگذار بتعظیم و خضوع و خشوع چنانست که
 همیشه در طاعت و خدمت خدا بوده گفت میخواهم که
 بجز از همه باشم فرمود که بخلق منفعت رساند باش
 گفت که معیشت بر من فراخ و آسان باشد فرمود هر چه
 برای خود دوست داری برای هر دوست دار گفت میخواهم
 که بنزدیک خلوت دوست باشم فرمود طمع از خلوت ببرد گفت

مخوام

میخواهم که نزد صمیمان من که خاص تر باشم فرمود که
 قرآن بخوان گفت قرآن عین دانه فرمود قرآن خوانان را
 دوست داران برای خدا گفت میخواهم که از عذاب آخرت
 ایمن باشم فرمود که حصصا نادر هر وقت دانا و بینا
 و شنوا دان گفت میخواهم که از هر غافل تر باشم فرمود
 ملک نادر هر اوقات یاد کن گفت میخواهم که در وقت حاجت
 دادن کلمه شهادت بر زبان من جاری گردد و درست
 و پسندین بگویم و جان باشم دم و فرمود با خلوت خدا
 کشاده رو باش و نیکی کن با ایشان گفت میخواهم که بر حجت
 خدایتما از همه نزدیک تر باشم فرمود که رحیم دل باش

۱۵

گفت میخواهم که بدانم که کناهان من چه چیز است
 فرمود بتوبه و استغفار گفت میخواهم که از همه کرم تر
 باشم فرمود که توکل بر حقیتما کن گفت میخواهم که از همه
 دراز عسی تر باشم فرمود که با خویشتان مشفق و مهربان
 و رحیم دل باش گفت میخواهم که وقت مرزاجا به رسد
 که هیچ طمع نداشته باشم فرمود که با طهارت باش حتی
 در جامه خواب گفت می خواهم که فرزای قیامت اثر در رخ
 ملائق در فرمود که هیچ کس خشم مگیر و اگر خشم شوی
 زود صفای کن گفت میخواهم که دعای من مستجاب شود فرمود
 که حلال بخورد و از حرام پرهیز کن گفت میخواهم که روز قیامت

نزد خدا

نزد خداست راست گفتا باشم فرمود که دروغ مگو
 و از دروغ گوینان پرهیز کن گفت میخواهم که بدانم
 که کناهان من چه چیز دفع شود فرمود به بیماری
 و بلا چنانکه تب یکر و ن کتاره کناه یکساله باشد
 گفت میخواهم که روز قیامت پله طاعت من گزاید
 فرمود علی که ترا باشد بدیگران بنام موزان برای ^{تعالی}
بیت چه بر من ماند جهان پایدار همان بر که سبکی بود
 یادگار گفت میخواهم که آفتاب قیامت مرا نسوزد فرمود
 دو مسلمان که در میان ایشان خصومت باشد صلح
 و صفای مبدل کن و اگر کسی را از آن کرده باشی عذر او

۱۶

بخواه من میخواهم که شفاعت من را بخواهد
گفت مسکینان و یتیمان و بیوه زنان و غیره با ترا دوست
دار و بقدوسع خود با ایشان سلیقه کن گفت چون
تو هر روز روزه من نیز میخواهم که روزهاشم اما
استطاعتان ندارم فرمود که بایستی خود جهاد کن
که جهاد با شیطان بزکرات گفت میخواهم که روز قیامت
دینا را بر بیم فرمود که دل همسایگان را از خود خوش
دار و اگر ظالمان نسبت بتواناری دسید باشد عفو
کن و اگر توانی ایشان را بخانین باشی عذران بخواه گفت
میخواهم که در جهان از بلاها ایمن باشم فرمود که زنا

خوب

خود را در میان نگاه دار که در میان
روزگار و معیشت من باخیر و بیکت باشد فرمود که
سگر خدایتکا بسیار کن و در هر باب نعمتهای او را
فراموش کن گفت میخواهم بدانم که توبه من مقبول است
حقیقتا هست یا نه فرمود که هر زمان که دل خود را از گناهان
پشیمان بیاپی و ندامت خوری بدان که توبه تو قبول است
گفت میخواهم که جانم بکنم بر مناسن باشد فرمود که
ببایدت بپارن رو و ایشان بدعای خیر یاد کن گفت
میخواهم که عذاب قبرم که باشد فرمود که از آب پای
خود را پاک نگاه دار گفت میخواهم که در میان دنیا

عزیز باشم فرمود که دروغ مگوی و از بدکاران دور
و بر خدا باش گفت میخواهم که بدانم که غضب و خشم
حقیقتا از من بچه چیز دور شود فرمود که صدقه
پنهانی بمسکینان ده گفت میخواهم که بدانم شراب دروغ
بچه دفع شود فرمود که از خوف خدایتکا گریستن
گفت میخواهم که از عوض کوثر آب بخورم فرمود که تشنگان
سیر کن گفت میخواهم که مال من بسیار باشد فرمود
که زکوة بده که هر که زکوة مال خود را بمسکینان دهد
البته مال او زیاد شود و در امان خدا باشد

بصحت لقمان فرزند خود را

افزون

ای فرزند من میان جهان و زمین غم مکن که چنانکه
پیر خود را بصورت جوان حوری روی مشکین موی
بمردم نماید و بحركات شیرین دل از مردم بپاید و آثار
ببرشته مرگ ترسانند ستاروی تاب نذار دنیا
ای فرزند که از مکر و عذر جهان پیر کوشش کن و بوجد
باش و از آنچه پیدا کنی بفرمانت که موجب ضای خدایتکا
باشد مرتب و همیشه سازی که دروغی و سناست که است
وستی و نسیستی و دوستی و دشمنی و زندگی و کزین
و شادی او هر غم و مال او و مال زناهار مال او و جلال
جمع کن و در جزایات و راه خدا صرف کن و الا چیزی بعین

فصاح نظران

از پشیمانای غمناکی یافتند و در وقت خواب از شیر
یادگیر که اگر صد شتر را بردن مال موشی بندی با هست
از عقبا و روند و شجاعت از شیر بیاموزد که اگر صد
پیلست بچکان و در اید پست نماید و حیث از خرد
یادگیر که اگر صد باکیان پیش او باشند بر هر شک
بر در و سپه سالاری ایشان کنای و ز ندیج کارا
که مردم را بخار و بی اعتبار گردانند اول آنکه بخانه خرد
ناخواند رود و در آنکه ناز در سفر مردم خورد
سیوم آنکه گوش سخن نا از موده هند چغام پادشاهان
بنظر حقارت بیند چچرا آنکه بجای که جای نباشد

نشد

سینه بیکری یافتند و در وقت خواب از شیر
و هر چه گوید از پند کوی و نخت بدان کارکن سخن
با ندان خولیکو قدر مردم بوقت خشم بیاز نما و در
بود روزیان امتحان کن و دوست را ناوزیرن اختیار
کن از مردم نادان و ابله دور باش در کار خیر جد
و جمدن بر زن نا از موده اعتماد مکن بخت سخن کوی
مشورت با مردم مصلح و دانان جوانی را عنایت کن
هنگام جوانی کار مرد و جهان راست کن از محترمان
غیر بی رویه خواه دوستان و یاران عزیز دارو
خدمت ایشان را بواجب کن از استادان بهتر بیادمان

خروج را با ندان دخل کن میان روی باش از فندان
رهنز و جوانمردی پیشه کن در خدمت مهمان قسری
مکن در خانه که روی چشم و زبان نگاه دار و جاه
تلا باک دار و فرزند را علم و ادب بیاموز تیر انداختن
و سواری بیاموز کفش و موزه که پوشی نخست ابتدا بچا
بست کن و بوقت بیرون کردن از پای چپ بیرون کن
در شب چون سخن گوید آسته و نرم کوی و بروز سخن
گویم هر مو به نگاه کن که خوردن و کم گفت عادت
کن هر چه بخورد نه بندی بدیگان پسند کار بد باش
کن تا موخته استادی مکن با پسران و زنان را مکوی

از استادان

از بی اصلان و فاجوی نا اندیشیدن در کارها شایع
مکن ناکرده کده مدان کار و روز بفرمای مکن
با بزرگتر از خود مزاج مکن برهنه در پیش مردمان
منشین خشم مگیر مهمانان کار مفرمای نامستور و
سخن مکوی بچنان نای خود را که باشی از زهر سود
سودوزیان ابروی خود بر روی کسی را مستحکم
هنگام مباح خصومت مردمان بخولیش مکن از فتنه و
جنگ بر گران باش شبی شای از خشم که سیکار را
دستگیر درم مباح که هر که خود را شناسد در خشم سخن
مکوی بوقت بر آمدن آفتاب محسب پیش مردم بزرگ

ببینی با همتین پاک منک شب بر همه روحی بر زمین در زمان
خویش را بخار پیش خود بزدکت و پیران زاده مرو
و جای نشستن خود را بدان در میان سخن بردمان
براست و چپ منکر تا قوای برستور برهنه منشین
از قرب سلطان خدنگ هر که ترا کاری فرماید بروی
باز مگردان جان که بخوای رفتن و کاری که بخوای
کردن کسی مگوی هر هفته فی کرد ز اشعار خود نشا
از روز ز گوشت قاق احتران نمای و هر که به کارد
و انگشتری و درم مباح بر سر کرمحت باید کردن
برذانا که محکوم جاهلی باشد و ضعیفی که بنده قوی
ب

باشد و کریمی که محتاج لشمی باشد بچیز محمد حاصل
میشود علم و ادب و شجاعت و بهشت یافتن و ازدو
رستن چنان چیز مروت را تباہ کند بزرگان را بجایی
عالمی تا عجب زاندا به شرم مردان دروغ گفتن
شس چیز تر از فربه کند جامه خوب دیدار شکوحت
نیکان نیکی دیدن از دوستی که مآبه معتدل بوی
الحاد مستحبا خوش شنیدن و السلام با ترجمه و مفا
قَالَ لَصَادِقٌ قَالَ لَتَيْ يَوْمًا لَأُخَابِيَهُ مَلْعُونٌ
كُلُّ مَالٍ لَا يَزُكُّ مَلْعُونٌ كُلِّ جَسَدٍ لَا يَزُكُّ وَ كَوْنُ
و كِلِ آر بَعِينِ يَوْمًا مَرَّةً فَتَيْكِلُ يَا سَوْكُ اللَّهُ أَمَا
۲۱

عنه
بنا
السلام
و ترجمه

زَكَوَةُ الْمَالِ فَقَدَرْنَا مَا قَارَكُوا الْأَجْنَادِ قَطَا
لَهُمْ أَنْصَابٌ بِأَفْقَةٍ تَغَيَّرَتْ وَ جُوعٌ لِلذَّيْنِ
سِعْوَادٌ لِلْمَنِينَةِ قَالَ فَلَمَّا رَأَاهُمْ فَتَغَيَّرَ لَوْلَا
قَالَ لَهُمْ لَوْلَا تَدُونَ مَا عَنَيْتُ بِقَوْلِي قَالُوا لَا
يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الرَّجُلُ يَجِدُ الْحَدِيثَ وَ يَنْكِبُ
النَّكْبَةَ وَ يَدِينُ الْعُرَّةَ وَ يَمْرُضُ الْمَضَّةَ وَ يَنْكِبُ
السُّوْكَةَ وَ مَا أَشْبَهَهُ لَمَّا كَرِهَ فِي حَدِيثِهِ
الْخِلَاجَ الْعَيْنِ بِحَيْثُ أَمَامَ جَعْفَرٍ وَ أَفْقٌ فَيُؤَدُّهُ
بِعِمْبَرٍ فَيُؤَدُّهُ نَدْرُوزِي مَرَاخِبًا جُوزًا كَرَانِضِي وَ كَتَبَ
دَوْرًا مَرْمَالِي كَرُوكُ أَنْزَادَهُ لَسُوْدُ أَنْزَمَ وَ عَمَّرَ
۲۲

الحق و در راست هر بنده که زکوة از اندمند و اگر چه
در هر چهل روز یک مرتبه باشد بعضی از حصار در مقام
استفسار در آمدن گفتند ای رسول خدا زکوة مال را
داشتیم که چه معنی دارد مراد از زکوة مال چیست
حضرت فرمودند که زکوة بذر است
باو برسد امام فرمودند که آن شیوه این حدیث است
در حالت رنگ روی جمعی از صحابه که حاضر بودند تمهید
یافت و فتور عظیمی در ایشان بهم رسید حضرت رسالت
چون از اشاعتی در پیش ایشان یافتند داشتند که کما
برده اند که مراد از بزرگ واقعه صحت بلیه عظیم است
۲۳

که بسیار هست که سنوات متعدده ایشان را در
چرخهای چهل روز پس در مقام تلی خاطر ایشان در
فمودند تا امیدانید که من ازین کلام چه معنی را
کرده ام گفتند نه یار مولی الله حضرت فرمودند که است
که از عمر خاری و امثال آنند خراشی در بدن او بهم
میرسد و گاه او را کدورت خاطر و حزین دست میدهد
و گاه هست که در وقت راه رفتن پای او بلغزد و
اید و گاه او را اندک نا توانی و بیماری دست میدهد
و گاه خاری در پای او میرود و آنچه مانند آنها
باشد میسر دهند تا آنکه نابین چشم را نیز در ضمن

کنایه آنکه مراد بافت امثال این
امور است و ادای زکوة بدن در ضمن هر یازده اینها
محقق میشود و هر کسیت که در انشای چهل روز یکی
از این امور نسبت باو وقوع نیابد و زکوة بدن او
زاده شود و فی الخبر عن اهل البیت علیهم السلام
ان یبشر للعبد لیساعات یوم و الیساعة أربع و
عشرون خزانة فیفتح لکم منها خزانة ویراهما
تملؤة نورا من حسنة التي عملها فی تلك الساعة
فیناله من السور و الاستیثار ما لو وبع علی
اهل النار لا یستغفروا ذلك عن الاخوان بل یبغوا

خراشی در بدن

و یفتح له خزانة اخرى یراهما مظلمة یوم
و یتغشاها ظلمة و هی الساعة التي عصی الله
بها فیناله من الهول و الفزع ما لو فیم علی امیل
الجنة لکنص علیهم نعییمها و یفتح له خزانة
اخری یراهما فارقة لیس فیها شیء و هی الساعة
التي نام فیها او اشتغل بشیء من مباحات الدنیا
فیحس علی خلوقها و یندم علی ما فاتة من اربع
العظیم الذي کان قادرا علی تحسیدہ فی تلك الساعة
و هكذا یحضر علیهم خزانة اوقاتہ فی طول عمره
یعنی در حدیث وارد شده از اهل بیت عصمت علیهم السلام
که روز

که روز قیامت سوره میشود از برای هر من در مقابل
بسیست چهار ساعت شبانه روزی بیست چهار خزانة
که عمل هر ساعت از ساعات بیست چهار گانه او با سر
الهی در یکی از ان خزان کذاشته اند و چون روز قیامت
در رسید یک بد خزانة را بر او عرض نموده بر روی او
میکشایند پس چون خزانة را بکشایند که تقوی است
داشته است که در اعمال حسنه و کردار نیک صرف
شده است خزانة بنظر او در پان نور رحمت الهی که
اعمال حسنه او در آن ساعت با تبدیل یافته پس او را
از مشاهده از فرج و خوش حالی دهد که اگر آنرا

براهل و بلخ تقسیم نمایند جمیع دو خندان از بسیار
لذت که ایشانرا از آن حاصل شود احسان از عذاب
نمایند و چون خزانه را بکشایند که بساعتی تعلق داشته
که صرف معصیت و مناهی و اعمال ناشایسته شدن بر تبه
تاریک و هولناک و متعفن بنظر آید که اگر هول و فرج
که از مشاهده آن وارد وی نمایند بر اهل بشت تقسیم
شود جمیع نعمتها و عیشهای بهشت بر ایشان منصرف
از لذت محروم مانند و چون خزانه را در نظر او آورد
که تعلق بساعتی داشته است که از ابطالت و بیکاری
گذرانید تا در خواب بسر برده است یا در افعال اکتفا
کرد

که بخان خردی نداشته است صرف نمودن آن احوالی ناید
از هر چیز پس حسرت و ندامت تمام او را دست دهد چرا که
تا وجود ملک اجل و قدرت بر پر کردن آن حسرات تقصیر
نموده و بطلت گذرانید است و همچنین باین خزان
از خزان بناغات هر روز عمر او را بر وعص می کنند
و او را این سه حالت دست می دهد تا تمام شود
پس ای عزیز جهد کن در این روز که خزانهای بناغات عمر را
پران حسرت سازی تا بنور آنها از ظلمات قیامت این
کردی و چنان مکن که بواسطه اندک کاهلی و میل
باستراحت و فراغت چنان شود که چون نظر تو در او
۲۵

عظای ناپسند و حسرت و ندامت تو بر آن فایده مرتب
و حال تو مثل حال تاجری باشد که بر سودای از دست
رفته تا سف داشته باشد و همیشه بر سودی که از آن
متصور بوده حسرت می برده باشد و بفعی از مرتب
نشود چیر جای آنکه بخوی مسلولنداری که چون
در آنرا بروی تو کشایند از هول ظلمت و از آن تعفن
آن نتوانی فرار گرفت و همیشه از ایشان در عذاب
ناشی بعود یا لله من ذلك وقال لئن لم ير لي كفة
اسرى لي بقوم تفرض شفاهم بمقاريض من نار
فقلت من انتم فقالوا كنا نامر بالخير والانا فيه

و عدم العمل

و سمى عن النبي و ناسيه يعنى حضرت پيغمبر ص و در شوی
که طرا بجراج بردند کد شتم بر جمعی که لهنای ایشانرا
بمقراضهای تشیر قطع میکردند از ایشان پرسیدم
که شما چه گساید و بچه گناه مستوجب این عقوبت
شد اید گفتند ما بودیم جمعی در دنیا که مردم را بخیر
و اعمال نیک امر میکردیم و خودمانرا بخیر می آوردیم و
ایشانرا از مناهی منع مینمودیم و خود مرتکبان بودیم
وقال رسول الله في حجة الوداع الا ان لا روع الا
كفك في دوعي انه لا موت نفس حتى تستكمل رزقها
فانفقوا الله فاجلوا في الطلب ولا يحل لكم

عالمی

استبطاء شیخ من الرزق ان تطلبوه لنوی من معصیه الله
فان الله تعالى قسم الارزاق حلالا ولا یمنعها
حراما فمن اتقى الله وصبر اتاه رزقه من حله ومن
هتك حجاب ستر الله عز وجل واخذ من غیر حله
قصر به من رزقه الحلال وحوسب علیه يوم
القیمة یعنی فرموده است رسول خدا در اثنا حجته
الوداع که حج آخرینش بود که بدستی که جبرئیل است
در دل میزدید و بخاطر میزد که نبرد و عالم
اضرت نقل کند هیچ نفسی از نفوس انسانها تا روزی
که از برای او مقدر شده است تمام و کمال باو نماید

مکرر

پس بر سیدان خدایتما و عصیان او مکنید و با جمال
گشاید رطل روزی یعنی سوی بسیار و کوشش زیاد در
ان منماید و شب و روزانیه از رتک و پوی
مناسید که آنچه مقدر است بشما میرسد و نباید که
دیر رسیدن روزی مقدر شما را بران ندارد که سطر
از مرتبه عصیان خدا شوید و معصیت او را وسیله
تحصیل آن نمانید که بدستی که رتک و تبینت روزی
بندگان خود را از وجه حلال بایشان قیمت کرده است
و نصیب هر کس را فراتر مرتبه و حال و تعیین نموده
و از وجه حرام قیمت اثر برایشان روان داشته و بجا

۲۷

۲
بگفته است که از حرام اخذ نمانید پس هر کس از حرام
پرهیزکاری قدم بیرون نهد و بدیر رسیدن
قیمت او با صبر و شکیبایی پیش آورد هر آینه روزی
که از وجه حلال قیمت او شده است باو عاید میشود
و کسی که رعایت حرمت او امر و نواهی الهی ننموده پرت
ناموس شریعت را بناخن معصیت بدزد هر آینه برید
میشود و وظیفه روزی او از وجه حلال و چنان
میشود که قیمت مقدر نیز باو نرسد و روز قیامت
او را در موقف حساب در آوردند و حسابان را از او
طلب داشته بران تکابا رعقاب نمانند و فان رسول الله

ذات

۳
قال الحواریون لعیسی یا روح الله من جبال رفاه
من ینکر که الله رؤیته و ینکر علیکم
منطقه و یرغبکم فی الآخره عملکم یعنی گفت
رسول خدا که گفتند حواریان بعیسی علی شینا و
علیه السلام که ای روح الله ما با که بحالت و
همنشینی کنیم عیسی و نبودند با کسی که دیدند او
خدا را بیاد شما آورد و سخن او علم شما را
زیاد کند و علم او باعث رعبت شما با خرت
شود و قال رسول الله کیا یر علی الناس
زمان لا یسلم لیدی یردینه الامن یقید

۲۸

مِرْثَا هُوَ لِي شَاقٍ وَعَيْنٌ حَجْرًا لِي حَجْرًا كَالْعَلْبِ
بِاسْتِبَالِهِ قَالُوا وَمَتَى ذَلِكَ الزَّمَانُ قَالَ إِذَا لَمْ يَكُنْ
الْمَعِي شَيْءٌ إِلَّا مَعِيَ عِصْيَا اللَّهِ فَمَعْدَكَ ذَلِكَ حَلَّتِ
الْعُرُوبَةُ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْرٌ تَنَاوَلَتْ رُوحٌ
قَالَ بَلَى وَلَكِنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَهَلَاكَ الرَّجُلُ عَلَى
يَدَيَّ بُونِيهِ فَإِنَّهُ يَكُنُّ لَهُ أَبْوَابٌ فَعَلَى يَدَيَّ
رُوحَتِهِ وَأَوْلَادِهِ فَإِنَّهُ يَكُنُّ لَهُ رُوحَةٌ وَلَا
وَلَدٌ فَعَلَى يَدَيَّ قُرَابَتِهِ وَجِيرَانِهِ قَالُوا وَكَيْفَ
ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بَعِيرٌ وَنَهْ بِضِيْقِ الْمَعِيَةِ
وَيُكَلِّفُونَهُ مَا لَا يَطُوعُ حَتَّى يُوْرِدُوهُ مَوْرِدًا

الهلاك

الهلاكه نبي رسول خدا فرمودند که هر ابنه
خواهد آمد بر مردم زمانه که در پیج صاحب
دینی سلامت نماند الا کسی که بگریزد از سر
کوهی بر سر کوهی و از سوراخی بسوراخی مانند
رو ناه با بچهای خود جمعی که حاضر بودند گفتند
کی خواهد بود از زمان یا رسول الله حضرت فرمودند
و معنی که مردم تحصیل معیشت نتوانند نمود مگر
بارتکاب معاصی خدا پندارینکنام عز و بتلال
خواهد بود و مردم را بر ترک کدخدای عز و محو
بود گفتند ای رسول خدا نه تو امر کرده ما را بلکه خدا

۳۹

وزن کردن حضرت فرمودند بلی چیر است و گری
چون از زمان برسد هلاک مرد در دست پدر و مادر
او خواهد بود و اگر پدر و مادر نداشته باشد
در دست نند و فرزندان او و اگر زن و فرزند
نداشته باشد بر دست قرابان و همسایگان او
گفتند چگونه خواهد بود از ای رسول خدا فرمودند
سر زنت و ملامت او خواهند نمود با موری که
طاقت او باز نرسد تا که برسانند او را بمقامی که
با عشار کتاب معاصی و هلاک دین او باشد و روی
علی بن ابی حمزه قال کان لى صدیق من کتاب

توبه
توبه

توبه

بى ائمة فقال استأذنت علي بن عبد الله
جعفر بن محمد الصادق فاستأذنت له فاذا
كفنا دخل سلم وجلس ثم قال جئت فذاك
إني كنت في ديوان هؤلاء القوم فأصبت من
ديانهم ما لا كثير وأعمضت في مطالبهم
فقال أبو عبد الله كولا أئمة وجدوا
من يكت لهم ويحيي لهم الفنى ويقا تل
عنهم ويشهد جاعتهم لما سلبوا أختنا ولو
تركهم الناس وما في أيديهم ما وجدوا
شيئا إلا ما وقع فقال لفتى جئت فذاك

توبه

قال فدخلت عليه يوما ومومي السون قال
فخرج عيني ثم قال يا علي وفي الله صاحبك
قال ثم مات وتولينا آمن فخرجت حتى دخلت
على أبي عبد الله عليه السلام فلما نظر إلي قال
يا علي وفينا والله لصاحبك قال فقلت صدقت
جئت فذاك هكذا والله قال لي عند موته
 یعنی روایت کرده است علی پسر ابی حمزه طایه که گفت
 دوستی داشتم ان نویسندها سلاطین بنی امیه
 بن هفت روزی که از ده ملاقات امام جعفر صادق
 دارم از خدمت آنحضرت اذن حاصل کن که بمجلس او حاضر
 شوم

قال فدخلت عليه يوما ومومي السون قال
فخرج عيني ثم قال يا علي وفي الله صاحبك
قال ثم مات وتولينا آمن فخرجت حتى دخلت
على أبي عبد الله عليه السلام فلما نظر إلي قال
يا علي وفينا والله لصاحبك قال فقلت صدقت
جئت فذاك هكذا والله قال لي عند موته
 یعنی روایت کرده است علی پسر ابی حمزه طایه که گفت
 دوستی داشتم ان نویسندها سلاطین بنی امیه
 بن هفت روزی که از ده ملاقات امام جعفر صادق
 دارم از خدمت آنحضرت اذن حاصل کن که بمجلس او حاضر
 شوم

شد بسعادت جنتش و بر مردم پس از من بجز من
 امام و بجهت و اذن طلبیدم و امام اذن داد ندچون
 بخدمت آنحضرت رسید زمین خدمت بوسید سلام
 کرد و در مجلس آنحضرت نشست بعد از آنکه تاجان من
 فدای تو باد بدستی که من از عمال دیوان بخجاعت
 بودم و از دنیای ایشان مال بسیار بربغاید شد آن
 که در تحصیل آنچه پوشیدم و ملاحظه حلال
 و حرام آن نکرده ام امام فرمودند اگر نمیبود این که
 بنی امیه بواسطه خود نویسندگان و از باب عمل پیدا
 کنند و کمی نمی یافتند که مرتکب عمل دیوان ایشان شود

و بجهت ایشان جمع خراج نمایند و با جمعی ایشان مردم
 جدل کند و در جماعت و مجمع ایشان حاضر شود و در
 در مقام غضب حقمانا که امامت و خلافت پیغمبر است
 شد و اگر مردم ایشان را آنچه در دست ایشان بود
 و امیکذا شدند و امداد و امانت ایشان نمیکردند
 مالک چیزی نمیشدند سوای آنچه در دست ایشان بود
 و قدرت بر اخذ حق ما هم نمیرسانیدند پس جوانی که
 اظهار حال خود کرده بود و این جواب شنید گفت تا
 من فدای تو باد ای فرزند رسول خدا ای امر خلاص
 بیرون شد پس از این عمل که ارتکاب هست میتواند
 کرده

بود که گناه من از روی تو شود امام ^{مردودند} از روی تو
بگویم بواسطه خلاصه ازین ورطه ترا چه می باید کرد
بعل خواهی آورد گفت بل ای فرزند رسول خدا بعل
خواهم آورد حضرت فرمودند از جمیع آنچه از دیوان
ایشان کسب کرده و در ایام علایشان بدست آورده
جدا شو بعد از آن بخاطر او را آنچه از آنها تقاضا ^{داشته}
نابشد که ایشان را شکر ایشان را پدید کن و مال ایشان را
تسلیم ایشان بنمای و آنچه صاحب ایشان را شناسی و ندانی
که آن گناه هم رسانید و که بتو داده است از جانب صاحب
بفقیری مسلمانان تصدق کن بعد از آنکه چنین کرده

تا بچی من ضامنم که حضرت عترت کما امان تر اینها ^{مردودند}
شاید بتوان از آن دارد پس بخوان زملانه طویل سر
در پیش انداخته تا مل نمود و بعد از آن سر داشت
و گفت کردم آنچه و فرودی و عرفان را خبر نمودم جائز
فدای تو باد ای فرزند رسول خدای ذای کویان
جوان نویسنده بعد از مکالمه مذکور چون ما غایب
مراحتت بگو فر بودیم تا ما را فرود شد بگو فر آمد و جمیع
آنچه بر روی زمین داشت حتی لباسی که پوشید بود
از خود جدا کرد بر وجهی که از جانب امام بازم نمود
شدن بود بعضی را بصاحبان خود رسانید و بعضی که

ب

معرفت بصاحبان داشت ^{بفرمودند} و با بل تقاضا
تقسیم نمود چنانچه از برای او وجهی نماند که صرف
کسوت و نفقه او شود زای کوید پس ما جمعی که
بر حال او مطلع بودیم چیزی بجهت او میان خود تجویز
کردیم و بعضی را از آن بواسطه پوشش او رختی چند
خریدیم و بعضی دیگر را برای نفقه او زدا و فرستادیم
بعد از آن ما می چند بر آن نگذاشت که بیمار شد و ما عیانت
او می نمودیم تا آنکه روزی بعینادت او رفیق و دیدیم
که بیماری او اشتداد تمام یافته است و در حال نزاع است
چون دانست که ما آمدیم چشم باز کرد و چون چشمش

بر من افتاد گفت ای علی ^{بجدا قسم} که آنچه صاحب تو یعنی
امام من وعده کرده بود وفا نمود یعنی هبستی که بجهت
صنا من شدن بود بمن زلفه داشتند بعد از آن خان
شیرین بقا بضر افواج تسلیم نمود و ما در مقام تجویز
تکفین او شدیم و چون از منزل او بیرون آمدیم بخت
امام شتافتیم چون چشم امام بر من افتاد او سبقت
بر کلام کرده گفت ای علی ^{بجدا قسم} آنچه بمصاحب تو
که تا خود آورده بودی وعده کرده بودیم وفا بان
کردیم و از عهد صنای خود بر آمدیم زای کوید
گفتم جان من فدای تو باد ^{بجدا قسم} که او نیز از دنیا رفت

بر زلفه

۴۹

ناشکر این نعمت بجا نیارد و بنا بکفت آنچه فرمودی
و فی حدیث اِذَا أَحْبَبْتَ فَلَا تُحَدِّثْ نَفْسَكَ بِالصَّالِحِ
وَخُذْ مِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ وَمِنْ صِحَّتِكَ لِسُقْمِكَ
فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَسْمَكَ عَدَا یعنی در حدیث آمده
که چون صبح بر تو بگذرد با فضل خود حکایت شام
مکن و چون شام کنی در فکر صبح مباش و در حال
حیات برای موت خود ذخیره بردار و در وقت حاجت
فکر زمان مرض کن که تو نمیدانی و زایچه نام خواهی
داشت یعنی زند خواهی بود نایمده تدرست خواهی
بود یا بیمار و میتواند بود که مراد بفرزای قیامت باشد

بین

یعنی نمیدانی که فرزای قیامت کدو از نیک ترا برتر است
گزارده ترا سعید خواهند نامید یا بدی افعال و زشتی
گذارد در جرگه استقیان ز آمدن نام ترا شقی خواهند
گذاشت وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ
إِذَا حِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْكَلَاهِ أَنَاهُ رَسُولُ اللَّهِ وَمَنْ
شَاءَ اللَّهُ فَيَجْلِسُ رَسُولُ اللَّهِ عَنِ يَمِينِهِ وَالْآخِرُ
عَنِ شِمَالِهِ فَيَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ أَنَا مَا كُنْتُ تَرْجُو
وَهُوَ ذَا أَمَامِكَ وَأَنَا مَا كُنْتُ تَخَافُ فَقَدِ انْتَبَهْتَ
مِنْهُ ثُمَّ يَفْتَحُ لَهُ بَابًا إِلَى الْجَنَّةِ فَيَقُولُ هَذَا مَمْرُكَ
مِنَ الْجَنَّةِ فَإِنْ رُبَّمَا رَدَدْنَاكَ إِلَى الدُّنْيَا وَلَكِ

فرزاد صفت

بها کفایت و فضیله فَيَقُولُ لِأَخِيهِ بِهِ فِي الدُّنْيَا
یعنی فرموده است امام جعفر صادق که هرگاه خایه
مرد میان مؤمن و سخن کردن او یعنی چنان شود که
او سخن کردن بیفتد محال بدترد او رسول خدا و کسی
که خدایتها خواسته باشد یعنی امیر المؤمنین و پی
نشیند رسول خدا از جانب راست و فزاد دیگری
یعنی امیر المؤمنین از جانب چپ و پس میگوید با رسول
خدا که همان آنچه از روی انداختی اینک در پیش
تست و آنچه میترسیدی از او بدستی که از او میترسیدی
پس میکشایند از برای او دری بسوی بهشت و میکشند

باوینت

با او اینست جا و مقام تو در بهشت اگر میخواهی ترا باز
که دانیم بدینا و ترا در انطلا و نقره بسیار باشد پس
انخص چون مشاهده احوال و استماع از بهشت نماید
بگوید بَدِينَا حَاجَتِي نَيْتُ و بارکت بدینا را میخواهم
وَرَوَى عَنْ قَيْسِ بْنِ عَاصِمٍ قَالَ كَوَفَّيْتُ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ
بَنِي قَبِيْلَةٍ عَلَى الْمَنِيِّ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَعِنْدَهُ الصَّلَاةُ
أَبْرَأَ لَدَيْهِمْ فَكَلَّمَنِي اللَّهُ عِظَانًا مَوْعِظَةً سَمِعْتُ
بِهَا فَإِنَّا قَوْمٌ نَقَرُّ فِي الْبَرِّيَّةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ
لَا قَيْسُ أَنْ مَعَ الْعَرِزِ دَلَاً وَأَنْ مَعَ الْحَيَوَةِ مَوْتًا وَأَنْ
مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةٌ وَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا وَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ

حدیث
در موعظه

حَسِيًّا وَأَنْ لِكُلِّ أَحَدٍ كِتَابًا وَأَنْ لَكَ بِأَقْسَرِ
مَنْ قَرَأَ مِنْ دِفْرِ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ وَتَدْرُ مَعَهُ وَأَنْتَ
مَيِّتٌ فَإِنْ كَانَ كَرِيمًا أَكْرَمَكَ وَإِنْ كَانَ لَيْثِيًّا أَسْلَمَكَ
ثُمَّ لَا تَحْشُرُ الْأَمْعَكَ وَلَا تَحْشُرُ الْأَمْعَهُ وَلَا تَسْتَلِدُ
الْأَعْنَهُ فَلَا تَجْعَلُهُ إِلَّا صَانِحًا فَإِنَّهُ أَنْ صَلَحَ أَكْبَسَتْ
بِهِ وَأَنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْخِرُ إِلَّا مِنْهُ وَهُوَ فِعْلُكَ
یعنی روایت شده است از قیس بن عاصم که گفت وارد
شدم با طائفه از بنی تمیم نزد پیغمبر خدا پس در آمده
خدمت آنحضرت و صلصال بزرگ هم در خدمت آنحضرت
بود پس گفتم ای پیغمبر خدا و عظمی که نماز او پندی ده که از آن
نه

نفع یابیم چه ما جماعتی هستیم با دیر نشین که در دنیا
بسر میبینیم و همیشه نتوانیم خدمت تو استعنا
نایف پر سول خدا فرمودند ای قیس بدستی که
با هر عزتی خواری و با هر زیستی مردی و بدستی
که دنیا را از دست در پست و بدستی که در هر چیزی را
که خدایتعالی افزین است نگاهبان مقرر است و
بر هر چیزی بزرگواری موکل و بدستی که در هر چیزی را
نوشته هست بر بطون در لوح محفوظ که تغییر
باز راه نمی یابد و بدستی که ناچار است ترازای قدر
از مصاحبی که با تو بر رخاک در آید و حال آنکه

نه باشد و تو با او بر رخاک در آید و حال آنکه
تو مردی باشی پس اگر امضا بزرگواری باشد یعنی
و بزرگ میدارد ترا و اگر ناکر باشد ناکر میکند ترا
و او محسور نمیشود روز قیامت مگر با تو و تو نیز
محسور نمیشوی مگر با او و از تو سوال نمیکند مگر
از نیکی و زشتی او پس مگردان او را مگر صالح و
پسندید زیرا که اگر پسندید باشد با او از خود
گرفت و انصاحت او لذت خواهی یافت و اگر فاسد
و ناپسند باشد و حشت در مانند تو نخواهد
بود مگر از او و اگر دارستی یا و روی

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ
الْمُضَارِدَةَ عَنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ فِي الْجَنَّةِ
عَلَى صُورِ آبَائِهِمْ كَمَا رَأَيْتَهُ لَقَلْتُ فَلَانَ يَعْنِي
روایت شده است از ابوبصیر که گفت سوال کردم از امام
جعفر صادق و از ارواح مؤمنان حضرت فرمودند
ارواح مؤمنان در بهشت اند بصورت بدنهای ایشان
که اگر نیکی از خواهی گفت از فلاحت یا نانی که داشته است
خواهی خواند و خواهی گفت ای فلان و روی محمد بن
يَعْقُوبُ بِالْكَلْبِيِّ فِي الْكَلْبَةِ عَنِ الْأَمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ أَنَّ الْأَرْوَاحَ فِي صِفَةِ

الاشارة في حجة من الحجة معارف وفتن ان كان
قَدِمَتْ رُوحٌ عَلَى تِلْكَ الْأَرْوَاحِ تَقُولُ دَعُوهُمْ فَأَمَّا
قَدِ افْتَتَحَتْ مِنْ هَوَى عَظِيمٍ ثُمَّ كَيْسَلُوا مَا مَعَلَّ فَلَا تُدْرِكُ
وَمَا مَعَلَّ فَلَانَ فَارِزَاكَ لَهُمْ تَزَكُّهُ حَيْثَا
أَرْجَوُهُ وَإِذَا فَاتَتْ لَهُمْ قَدْ هَلَكَ قَالُوا هَوَى
هَوَى عَجِبَ رَوَايَتِ كَرْدِهَ اسْتَحْبَابِ يَعْقُوبَ كَلْبِي
در کتاب کافی امام جعفر صادق که بدستی که روحها
انسان بصفات جسد آنها نشان در درختی اندر
یکدیگر آمیختند و از یکدیگر خبر پرسیند پس چون
روحان بدفشارت کرده برایشان وارد شود بگوید

بک

یعنی ایشان که بکنارید لمح اوله که دل با خود
چرا که از هول عظیمی خلاص شد روی بنا آورده
بعد از آن از پرسیند که فلان چه کرد و فلان چه
عمل اقدام نمود پس اگر در جواب ایشان گوید که اولاً
زندگداشتم امید بامدن او میدارند و اگر گوید
هلاک شد میگویند هوی هوی یعنی فرود رفت
کنایه از آنکه بجهنم فاصل شد چرا که از اهل بهشت
بود نزد ما می آمد و رَوَى عَنِ الْأَمَامِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ أَنَّهُ قَالَ لِيُؤْتِنَ بِنُطْبِيَانِ
مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يُؤْتِنُ

۴۱

يَقُولُ لِيُؤْتِنَ فِي حَوَائِلِ طُيُورٍ حَضَرَ فِي قَنَادِيلِ
تَحْتَ الْعَرْشِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ
عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَحْمَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصِلَةِ طَائِرٍ
أَخْضَرَ يَأْتِيهِ لِيُؤْتِنَ اللَّهُ تَعَالَى صَيْرَ رُوحَهُ
فِي قَالِبٍ كَتَابِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ
فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصَّوْتِ
الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا يَعْنِي رَوَايَتِ شَدَّ اسْتَحْبَابِ
امام جعفر صادق که فرمودند بیونز از طبیان که
مردم چه میگویند در باب ارواح مؤمنان و حقیقت
حال آنها بعد از مفارقت بدن یونز گفت میگویند

دوین

در چینه دانه های مرغان سبز خواهند بود در میان
قدیلهای که زیر عرش او بخته است پس حضرت
فرمودند نایر میکنم بناکی از جمیع نقایص خدای را
بدستی که مؤمن بزرگوار است نزد خدای تعالی
از آنکه روح او را در چینه دان مرغ سبزی جای
دهد ای یونس مؤمن را چون قبض روح شود میگرداند
حضرت عزت روح او را در قالبی چون قالبی که
در دار دنیا در آن جای داشته پر در آن قالبها
میخورد و میاشامد و چون روح از بدن مفارقت
کرده برایشان وارد شود او را می شناسند آنها

رقه

ظلمت یهودی

صورتی که در در دنیا بوده قال امیرالمومنین
یودی یا کان له علی رسول الله صلی الله علیه و آله
دنا بئر فقتاضاه فقال یا یودی ما عنیدی
ما اعطیک قال فانی لا افارقک یا محمد حتی
تقضینی فقال لا اذا اجلس معک فجلس معہ حتی
صلی فی ذلك الموضع الظھر والمصر والمغرب
والعشاء الاخرة والغداة وكان اصحاب رسول
یهدونہ ویواعدونہ فنظر رسول الله
الیهم فقال ما الذي تصنعون بهم فقالوا یا
رسول الله یودی یحبسک فقال لم یعثنی

ربا

ربی عز وجل یا اظلم معامدا ولا غیره فلما
غلا النار قال یودی اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا عبده ورسوله وشطر ما فی
سبیل الله اما والله ما فعلت بک الا لذي فعلت
الا لانظر الی نصیبک فی التوریه فانی قد تفتکت
فی التوریه محمد بن عبد الله مولد بکة ومهاجیر
بطیبة ویسیر یظ ولا غلیظ ولا سخاب ولا
مدرین بالبحر ولا قول الخناء وانا اشهد ان لا اله
الا الله وانک رسول الله وهذا امر فاحکم فیہ
بما انزل الله وكان یودی کثیر المال ثم قال علی

ع

کان فرار رسول الله عباءه وكان یومئذ
حشوها لیف فثبتت له ذات لیلۃ فلما أصبح قال
لقد منعتنی الفرائض لیلۃ الصلوة فامر عکبه
السلام ان یجعل بطاویق واجد یعنی امیرالمومنین
فرمود بدستی که یهود را بر رسول خدا دیناری چند
بود وقتی تقاضای آن وجه از حضرت رسول الله
نمود حضرت فرمود ای یهودی تو من چیزی نیستی که
بمقدم کنایه از آنکه چند روز صبر کن که چیزی بهم
یهودی گفت بدستی که مفارقت نیجویم از تو ای محمد
تا حقرا اذا نکی حضرت فرمود ندانیک تا تویشتم

ع

واقعی که مورضا باز داشته باشی و نزد او نشند
تا وقتی که در همان موضع نماز ظهر و عصر و مغرب
و عشا و صبح را گذاردند صاحب چون انحال را مشاهده
کردند در مقام تهدید و وعید یهودی درآمدند
پس نظر حضرت برایشان فرمود ندجه دارید یا بن
و با او میجو امید چه کنید گفتند ای رسول خدا یودی
حسب کند ترا چون قوانیم این را گذرانید حضرت فرمود
خدا من که عزیز است و بزرگ مرا از برای آن خلقتا
نفرستاده است که رجعی که در امان مزد نامند اند
و با ایشان عهد کرده ام که در امان من باشند ستم

ع

نایر و نیز بر غیر ایشان پس چون آفتاب بلند شد حضرت
همچنان در مقام ثبات داشت بیودی زبان بکلمه
اسلام گشوده گفت اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولُهُ و اینک نصف مال من
بخشیدم راه خداست بخدا قسم که من زکیا نی عمل
نشدم و جس تو نگزیده ام مگر بواسطه آنکه بخاطر
اودم و بر بدینم که وصف ترا که در تویزه دیدم ام همچنان
بانه و یقین من بر حقیقت تو حاصل شود چرا که معرفت
وصفت ترا در تویزه بر این وجه خواند ام که محمد پس
عبدالله مولدا و مکه معظمه خواهد بود و مکان هجرت

او را که

او را مکه بمدينه طيبه نه بدخلق خواهد بود و نه
سنگین دل و نه درشت گو و نه بلند او از و در مقام
انباي کسی بدشنام و سخنان ناخوش نخواهد بود و
اینک من گواهی میدهم که خداوندی برای پرستش نیست
مگر معبود بی همتا و بانه که تو رسول خدا بی حق
و ایزت مال من حکم کن با نا آنچه خدا فرموده است
و پیروی صاحب مال بود و جمعیت تمام داشت عبد الله
امیر المؤمنین فرمودند که جامه خواب حضرت پیغمبر
عباسی آنحضرت بود و با لشی که بر لبت گیه میفرمودند
از پوست بود و حیوان لیف فرماشی از شبکها

۴۳

بر سیل اتفاق عباد را دولا کرده فرارش حضرت ستم
بودند چون صبح شد از خواب بیدار شدند و بر زبان
مبارک آوردند که امشب سایر جامه خواب مرا مانع
آمدن پیام شپس امر کرد که دیگران چنان میکنند
و بهمانان نداختن بیکلا اکتفا نمایند و در مجموع
و نام روایتی مذکور است که حاصل از امنیت که شخصی
با حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام هم سفر بود
و طریقه ملازمت آنحضرت بخدمت سؤوق می پیوست تا بکنای
جوبه رسیدند و جهت داشت خوردن زما فی در لا نمقا
ار رسیدند از جنس ماکولات سر کرده تا آن خود داشتند

عبدالله
پیغمبر

از جمله

از جمله دو کرده را تناول کردند یکی را گذاشتند
حضرت عیسی حجه اشامیدین بر سر ز رفته چون باز
کردید کرده را بر جانندید از آن شخص سؤال فرمود که
این کرده را که برداشت گفت خبر ندارم پیر مرد و از آنجا
روان شدند اتفاقا اهو به نادوا هو به بنظر عیسی
در آمدند آنحضرت یکی از آن دو اهو به را طلبید
بعرضه آن الهی اهو به اجابت نموده بخدمت حضرت
روح الله آمد آنحضرت او را ذبح کرده قطعه از گوشت
او بریان نموده با تقاضای رفیق تناول فرمود بعد از آن
خطاب با اهو به گشته کرده فرمود که فَمَنْ يَذُرُ لِلَّهِ

۴۴

اموین ببرکت نصر عیسوی زنده گشته بر آه خود
بعد از قوع معجزه چنین حضرت عیسی بر فوق خود گشت
از تو سؤال میکنم بحق اخداوندی که این آیه بقوم نمود
ان کرده را که بر داشت دیگر آن شخص انکار کرده گفت نمی
دانم چون از آن مقام در گذشتند برود بجا رسیدند
حضرت نوح الله دست آن شخص گرفته بروی آب روان کرد
چون گذشتند آن حضرت فرمود که از تو سؤال میکنم بحق
اخداوندی که این معجزه بقوم نمود که ان کرده را که بر داشت
باز آن شخص گفت خبر ندانم از اینجا نیز تجاوز نموده در بنیای
نشتند حضرت عیسی پایه خاک و ریل فراموش آورده
فرمود

فرمود که ز هبگ باذن الله تعالی از خاک و ریل بر آه
الهی طلا کرد میان طلا را سه حصه کرد و فرمود یک حصه
از آن بخله از من و حصه دیگر از تو و حصه دیگر از آن
که ان کرده تا نرا برداشته است آن را بر بنیاه دل
و آن تیره بخت بچاصل دین حرص و طمع بر آن حصه
دیگر کشوده گفت ان کرده را من برداشته ام حضرت نوح
چون نقد گوهران قلب رو سیاه را بر محلان طلا زده
برید این محبت دنیا مغشوش شد تمام آن طلا را با و فاکتور
ترک رفاقت او نموده از او جدا کردید انمرد با از مال
خطیر در بنیایان ماند بود و شخص دیگر با و در رسیدند

و بطع از مال غانم کشتن او کردیدند تا چنان زمان ملا
کشوده گفت این مال را سه حصه میکنم و هر یک حصه
از او بر میگیریم چون قرار بایز دادند یکی از فقاهان
که در آن حوالی بود فرستادند که حجه ایشان تحصیل
طعامی کند رفیق که از برای طعام رفته بود با خود انداخته
نمود که این طعام را بر مرے نباید خورد و بخورد رفیق
داده تمام آن مال را تصرف نباید نمود القصة ان طعام
بر فراموشته روان کرد میان دو رفیق دیگر هم
باید یک چیز قرار داده بودند که چون از رفیقان
بانتاق او را بقتل رسانید حصه او را نیز تصرف
نمود

شوند رفیقان بقتل رسانیدند و حصه او را تصرف
شدند و آن طعام مسموم خورده خود نیز هلاک
کردیدند از مال و آن سه مرده در میان افتاده بودند
که با ردیک حضرت عیسی را که در ایشان اقتادان
حکایت را برای اصحاب خود نقل کرده فرمود هر یک
الدنيا فاحش و در کما فی ان حضرت امام جعفر
صادق منقولت حدیثی که حاصل معنی از آنست که
حضرت عیسی بر مریم را علی بنیینا و علی السلام گذشت
بردی افتاد که اهل آن ده هم مرده بودند و کسی ایشان
دقیق نکرده بود و از غار و سایر حیوانات و دروازه

عربی

بیر اثری نماند حضرت عیسی رو با اصحاب خود کرده
فرمود اما انهم لم یؤمنوا الا بخیط یعقوا کاه باشد
بدستی که ایشان نموده اند مگر بفضیله بسبب کنایه
که از ایشان در شدن چه اکثر فرق و جدا جدا فرت
میشدند بیکری کردن می کردند جمعی از خواص حضرت
عیسی که ایشان را خواریون گویند است دعا نمودند که
یا روح الله ان خذنا بعتنا در خواه که این قوم را از زندگانی
که ان اعمال خود ما را خرد هندی تا ما انان پر هیزیم
پس حضرت عیسی دعا کرد و از روی خواریتین را ان حق
تکلم است نمود او از میسید که این مردگان را اواز کند

حضرت

حضرت روح الله بر بلندای استاده گفت یا اهل هدیه
القریبه یعنی اهل ایزده یکی از ایشان جواب گفت
که لبتک یا روح الله فرمود خدا رحم کند ترا اعمال
شما چه بود گفت عبادت طاعت میکردیم و در دنیا
دوست میداشتیم و از عظمت پروردگاری و غضب
جناب که میترسیدیم و از زوای دور پیش میگریفتم
و با غفلت و طو و لعب یکدیگر میدادیم حضرت عیسی
فرمودند که دوستی شما با دنیا چگونه بود گفت چون
دوستی بود که نامادری که هرگاه در دنیا می آورد فرجنا
و شاید مان می شدیم و هرگاه که روان ما بر می یافت

۳۷

کران و اندوهناک میکردیدم حضرت عیسی سوال
نمود که عبادت طاعت چگونه میکردید گفت طاعت
اهل معاصی می نمودیم فرمود تا وقت کارشما از خود
گفت تا شب بغایت بودید و در نماز و پرورد
ها و در چیست گفت سخن فرمود بجز چیست گفت ما
ان انش که بر ما از و خسته می شود تا روز قیامت حضرت
عیسی فرمود پس شما چه گفتید و شما چه گفتند گفت ما
گفتم که ما را بدینا باز کردان تا در این راه بودیم
و تلاقی ما فاسد تمام کرد که دروغ می رسیدیم
اگر بدینا معافیت کنید تا ما را غنا خواهد نمود و ما

پروی نفس و هوا خواهید کرد حضرت عیسی
فرمود و بچگونگی است که در میان این قوم
غیر تو کسی با من متکلم نشد گفت یا روح الله
بجایگاههای آتشین برده این قوم زده اند
و سرانها بر دست ملائکه غلاظ و شداد است
و من در میان ایشان بودم و از جمله
ایشان نبودم چون عذاب نازل شد مرا نیز
با ایشان گرفت و من در کنار جهنم بموی
او بخیه امرو منیدانم بجهنم خواهم رفت
یا از ان نجات خواهم یافت حضرت عیسی تلفت

۳۸

۸

بجوار پیشین فرمود ای درستان خدا نا از خد
تا منک درشت خوردن و در زبدها و جای
ریختن خاک رو بها خفتن بسیار خال
خوشی است هر گاه غایت دنیا و احزرت
حاصل باشد و در بعضی از کتب معتبره
مذکور است روایتی که حاصل مضمون آن اینست
که وقتی حضرت داود پیغمبر علی نبینا و علیه
السلام گذش بر کوهی افتاد که مسکن
حضرت عزقیل بود چون با یکدیگر ملاقات
نمودند حضرت داود پرسید که هرگز قصد

عزقیل
داود

کتابی عزقیل فرمود نکرده امر پدید از عیاش
که میکتی هرگز عجیب و غریب بخاطرت زاه
نایفته فرمود نه دیگر پرسید که هرگز
بدینا میل کرده و روی خواهش بلدت های
او آورده عزقیل فرمود آری گاهی واقع
شده است داود فرمود چون ترا میل بدینا
۴۷. رسد خود را از آن چگونه میرهانی عزقیل
فرمود باین شعبه میروم و از آنچه در اینجا
عبادت میگیرم داود بدان موضع آمدن سختی
دید از هن نهاده و کاسه سری و چند

استخوان پوسید در اینجا افتاده بودی از هن
تعبیه کرده و خطی بر آن نوشته که من فلانم
که هزار سال پادشاهی کرده ام و هزار شهر
بنانها ده و هزار دختر بگور را از آله بکارت
مردم عاقبت خال جامه خواهم شد و سنک
بالینم کردید و نامار و مور هسایه و همدین
گشتم پس هر که مرا ببیند باید که دل بدینا نبند
آورده اند که حضرت امیر المؤمنین بگورستان
عبور نموده خطاب بمؤمنین و مؤمنات اهل
قبور کرده فرمودند که السلام علیکم ورحمة الله

خطبات
امیر المؤمنین

و بركاته راوی گویند که او از شنیدم که علی
السلام و رحمة الله و بركاته یا امیر المؤمنین
آنحضرت فرمودند که شمارا خبردم نايشان ما را
خبردمییدا از اخبار خود گفتند تو ما را خبر
ده از اخبار خود یا امیر مؤمنان پس حضرت
فرمود أرؤا جکم قد تزوجن و أموالکم
قتیمها فاریکم و حشر فی الیتامی اولادکم
و المنازل التي شیدتم و بنیتم سکنها
أعداؤکم فإخبارکم حاصل معنی آنکه
زنان شما شوهر کردند و مالهای شما را از شما

قیمت نمودند و فرزندان شما داخل بیما
شدند و مترها و خانه های شما که برافراختید
یا بناهای ساختید و بنا نمودید دشمنان شما
در آن بناکن شدند پیر خیرهای شما چیست جواب
انحضرت گفت جواب دهند که قَدْ خَرَقْتِ الْاَكْفَانُ
وَانْتَشَرَتِ الشُّعُورُ وَقَطَعَتِ الْجُلُودُ وَسَالَتِ
الْاَحْدَاقُ عَلَيَّ اُتُّدُوْدٌ وَتَنَارَتِ الْمَنَاجِرُ
وَالْاَفْوَاهُ بِالْبَيْحِ وَالصَّدِيدُ مَا قَدَّمْنَاهُ
وَجَدْنَاهُ وَمَا انْفَقْنَاهُ رِيْحَانُهُ وَمَا خَلَقْنَاهُ
حَسْرَانُهُ وَنَحْنُ مُرْتَبِئُونَ بِالْاَعْمَالِ نَرْجُو مِنَ اللّٰهِ

العقربان

العقربان بالكره والامتنان یعنی خبر در پیش
ما اینست که تحقیق که گفته ایا بن شد و مویها
پراکنند کردید و پوستهای بدن از هم جدا
شد و سیاهیه های چشمها بر روها فرو ریخت
و از سوراخ های بینی و دهنها چرک و خوناب
روان کردید و آنچه پیش در ستاده بود سیم
یعنی انخیزات و صدقات از ما فقیم و آنچه نفقه
کرده بود سیم از برای معیشت اهل و عیال
در آن سود کردیم و آنچه گذاشتیم یعنی مال
که جمع نموده در صدقه کردن و انفاق از ما است

۸۱

۱۶۰
ورزیدیم در آن زمان کردیم و مادر کرو اعمال
خود سیم امیدواریم که خدا تعالی بکرم و
فضل خود ما را با ما برزند بیت جهانای برادر
نماند بکس دل اند جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر مال دنیا و پست که بسیار کرد
تو پرورد و گشت گرفتند عالم بر دمی زون
ولیکن نبردند تا خود بکون اگر پهلوانی را
تیغ زنت نخواهی برون برد الا کفن نشستی
بجای کرد کس بسیم نشیند بجای بود بیکر کسی و
در کتاب روضه الواعظین ابو سعید حدیدی

روایت

۷
روایت کرده است که گفت روزی در مکه معظمه
بخدمت حضرت رسالت پناه نشسته بودم
و جمعی از صحابه انحضرت حاضر بودند و
حضرت روی مبارک خود با حجاب نموده
حدیث میفرمود ناگاه نظر کردیم عنباری
از دور پیدا شد و چون کرد شکافته شد
شخصی نمایان گشت و می آمد تا آنکه بر انحضرت
پیغمبر رسید ایستاد و عرض کرد که یا رسول الله
بدستی که من از تو قوم خود امده ام بخدمت
تو و همگی پناه آورده ایم بدرگاه تو و امده

۸۲

مویها بر زمین
گذاشتیم

میخواهیم از تو بدستی که جمعی از قوم ما آمدند
و تقبل کرده اند بر ما و ایها و مرغی و چراگاه را
انما گرفته اند و ایشان جمعی کثیرند و بعد
از ما بیشترند استعدا آنکه مردی از جانب
خود با من بفرستی که حکم کند میان ما و ایشان
براستی و عهد میکنم تا بوقت که فزایح باز آید
اولاً نزد تو سلامت و عافیت مگر آنکه از جانب
خدایتعالی حادثه بر من روی نماید پس حضرت
پیغمبر فرمود که تو کیستی و قوم تو چه کنی
نابیند گفت من غطفه پسر شجاع جنتی پسرانید

مناجی

من با جمعی از اهل خود از اهل آسمان سخنان
بدزدی میشنیدیم بعد از آن منع کرده شدیم
از آن و چون خدایتعالی ترا به پیغمبری فرستاد
ایمان تو آوردیم و تصدیق تو کردیم پس بعضی
از قوم ما مخالفت نموده کمزراع و جدال با ما
لبستند و ابومرغی را از ما گرفتند و ایشان
بسیارند و ما تاب مقاومت اینها نداریم
پس پیغمبر او را فرمود که برده از روی خود
بر دار تا به بینم ترا بانصورتی که خدایتعالی
ترا افرید است غطفه نقاب از روی خود برداش

۵۲

نظر کردیم که موها بر تن خود داشت چون موی
کوک و سرش در آن بود و در رازی سرد و چشم
کوچک داشت و دندانهای او چون دندان شیر بود
پس پیغمبر عهد و پیمان از او گرفت که کسی را که
بهراه او بفرستد و از سلامت باز آورد و ضرری
با او نرساند بعد از آن حضرت رسول ملتفت شد
بسوی ابوبکر و فرمود او را بر خیز و با برادر غطفه
برو و بر قومه اطلاع حاصل کن و حکم کن میان
ایشان بحق و راستی ابوبکر گفت یا رسول الله ایضا
در کجا ساکن باشند فرمود در زیر زمین گفتند

مکون

چگونه میتوانم که بر زمین بروم و بچه محکم
کنم میان ایشان و حال آنکه کلام ایشان را نمی
فهمم و زبان ایشان را نمی برسم پیغمبر رو بجا
عمر کرد و او را بدین امر تکلیف نمود او نیز چون
ابوبکر اظهار عجز کرد پس حضرت رسول نظر بجا
راست و چپ خود نموده فرمود کجاست روشنی
چشم من کجاست بر طرف کنند هم و غم من
کجاست شوهر دختر من کجاست پدر پسران من
یعنی حسن و حسین کجاست اذ کنند قرض من
کجاست پسر عمه من علی بن ابی طالب پس حضرت

۵۳

امیرالمؤمنین گفت لبیک یا رسول الله بحضرت تو
البتاده امر بفرمان آنچه میفرماید و نمودای علی
برو با برادرت عرفظه و مطلع شو بر قومش و حکم
کن میان ایشان بحق امیرالمؤمنین گفت سمعنا و
طاعة امر خدا و رسول و از فرمان بردارم پس
عرفظه برخوات و حضرت امیر شمشیر خود را حایل
نموده همراه او روانه شد راوی گوید من و سلم
فارسی و جماعتی از اصحاب از پی حضرت امیر رفتیم
تا رسیدیم بکوه صفا پر امام ۴ ملتفت شد بجانها
و فرمود بر کردید خدا تعالی شمارا اجر دهد اگه گفت

پس

پس ایستادیم و نظر میکردیم ناگاه دیدیم
که زمین صفا شکافته شد و حضرت امیر
با عرفظه داخل آن شد ند باز زمین بهم آمد
پس ما برگردیدیم و آن مفارقت امام ۴ خیز
و غمناک بودیم و چون روز دیگر شد پیغمبر
همان صبح را اذ نمود و بر زمین صفا تشریف برده
نشستند و اصحاب هم بخد متا و بودند و خبر
حضرت امیر می پرسیدند و کیان او نشان
نمی داد تا آنکه آفتاب بلند شد پس مردم شروع
بسخنان ناخوش نموده بعضی می گفتند که جنینا

۵۴

حیله کردند بر پیغمبر و جمعی دیگر شتمانی میکردند
و گفتند خدا تعالی ما را از دست علی راحت داد
و از افتخار کردن پیغمبر با و خلاص نمود و ازین
قبیل سخنان منافقانه می گفتند ناظر شد پیغمبر
بر خواسته نماز ظهر را اذ نمود و باز در آن
مکان انتظار علی میکشید و همچنان مردم گفتگو
در باب علی می نمودند تا وقت نماز عصر داخل
شد پیغمبر برخوات و نماز عصر را بجماعت بجا آورد
و بصفا باز آمد و منتظر قدم علی بود و منافقان
آنچه در باب علی از حد و کینه در دل داشتند اظهار

نمودند

نمودند و جزو کردند که امام ۴ هلاک شد پس
چون آفتاب نزدیک بعزوب شد ناگاه دیدیم که
زمین صفا باز شکافته شد و علی بیرون آمد
و از شمشیر و خون می چکید و عرفظه از پی او
بیرون آمد پس مردم همه زبان بکبیر گشادند
و پیغمبر ۴ برخوات و علی را در بر گرفت و میان
مرد و چشمش را بوسید و گفت ای علی چرا تاخیر
نمودی و دید کردی تا این وقت گفت یا رسول الله
بدستی که من وارد شدم بر خلق بسیاری از جنینا
و بحقیق که قلب کرده بودند بر عرفظه پس ایشان

۵۵

بسه خصلت خواندم اما نمودند اولاً ایشان را
دعوت نمودم باقرار کردن بوجدانیت خدا و
ایمان آوردن بر سالت تقوی قول نکردند انگاه
ایشان را گفتم که جزیه بر خود مقرر کنید باز با
کردند پس دلالت نمودم ایشان را بمصاحح باعز
که بیک روز با و معی از برای ایشان باشد و بیک روز
از برای عز غزفه و قوش باز اطاعت نمودند
شمشیر خود را در میان ایشان گذاشتم و قریب به
هشتاد هزار تن را ایشان کشتیم پس چون دیدند که
همگی قتل می رسند فریاد نمودند که آلمان

الله

آلمان گفتم اما نه نیست از برای شما مکر با
آوردن پیر ایمان آوردند بوجدانیت خدا و
رسالت تو پس صلح دادم ایشان را با غزفه و
قوش و کردیدند همه برادران بیکدیگر و نزاع
از میان بر طرف شد و من تا این ساعت با ایشان
بودم پس عز غزفه زبان بدعا و ثنا کشوده گفت
یا رسول الله خدا شکر ترا و علی جزای خیر ده ما
این بگفت و بسوی قوم خود باز کردید

رساله در باب خوب و بد ایام ماه و هفته

بسم الله الرحمن الرحیم

۸۷

أحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد
وَعِزَّتِهِ الطاهر المعصومین **اما بعد**
چنین گوید احقر عبدا لله محمد باقر بن تقی که این
رساله را لایت در بیان آنچه از احادیث معتبره
اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین
معلوم میشود از سعادت و نحوست ایام هفته
و ماه بجهت ارتکاب اشغال و اعمال بوجه
اختصار معلوم میگردند تا آنکه جمعی از نظیر
شیعیان که در جمیع امور متابعت پیشوایان
دین را لازم میدانند باین رساله رجوع نموده

محتاج

محتاج با حیوانات ساعات خوسه که بحسب
شرع مذموم است نباشند و علی الله التوکل
و هو حسبی و نعم الوکیل **فصل اول** کاخیا
ایام ماه است علی بر طاقوس و غیر او از حضرت
امام محقق ناطق جعفر بن محمد الصادق روایت
کرده اند که **روز اول** حضرت آدم در آن مخلوق
گردید و روز مبارکیت برای طلب حاجت
و از برای رفتن بنظر پادشاهان و طلب علم
وزن خواستن و سفر کردن و خریدن و فروختن
و گرفتن چارپایان و اکبرینک یا حیوانی در این

۸۸

روز که شود تا هشت روز بدست مجاید و هر که
در این روز بیمار شود بزودی شفای یابد و
فرزندى که درین روز متولد شود بخشنده
و وسیع روزى و با برکت باشد و بر فایده
دیگر این روز نشادى و سرور است و برای خواج
و مطالب و ترسلاطین و امرا بروید و سخن
مگویند که خواج بر آورده میشود بنویسند
و هر چه در این روز که شود بزودی پدید میآید
و برای هر کارها خوبت خصوصاً زراعت کردن
و درخت نشاندن و عمارت بنا کردن و سفر کردن

روزین

و هر چند وقت و سخن و هر که در این روز
بیمار شود شفا یابد و فرزندى که در این
روز متولد شود بخشنده و فراخ روزى
باشد **روز دویسم** در این روز حضرت حوا
مخلوق شده و نیکت برای زن خواستن و خانه
بنا کردن و بناجیات نوشتن و حاجات طلب
نمودن و اختیار کارها کردن و هر که در اول
این روز بیمار شود بیماریش سبک باشد
بجلا فاضل و فرزندى که در این روز متولد شود
نیکو تربیت یابد **روز سیوم** روز نخبیت

۵۹

۱ ادم و حوا را در این روز از نیت بیرون کردند
پس بهترین کار بود در این روز است که مشغول
امور خانه خود کردی و تا مگر نباشد بجهت کاری
بیرون زوی و بپرهیز در این روز از رفتن
بنظر پادشاهان و فرزند و فرزند و سایر کارها
و هر بندگی که در این روز بگریزد باز بدست افتد
و هر که در این روز بیمار شود بمشقت افتد و
فرزندى که در این روز متولد شود روزی فراخ
شود و عمرش دراز باشد و در حدیث سلمان
فارس شده که روز که **نیت** و برای هیچ کار است

نیت

۷ نیت **روز نیکت** برای زراعت کردن
و شکار نمودن و بنای عمارت نهادن و چها
نایان گرفتن و مکر و هت در این روز سفر
کردن پس هر که سفر کند بیم از هست که گشته
شود یا مالش را ببرند یا بلائی او را عارض
شود و در این روز هابیل متولد شد و هر
فرزندى که در این روز متولد شود شایسته
و مبارک باشد تا زنده است و هر بندگی که در این
روز بگریزد یافتش دشوار باشد و پناه بجای
برد که او را نتوان یافت **روز پنجم** روز نخبیت

۶۰

قابیل بوجود آمد و در این روز برادر خود
هابیل را کشته پس هیچ کار اختیار مکن و لاخا
بپروند مرو و هر که در این روز سو کند خورد
زود بسزای خود رسد و هر که در این روز
متولد شود خالش نیکو باشد و در حدیث
سلمان وارد شد که در این روز اختیار کاری
مکن و در نظر پادشاهان **مرد روز ششم** روز
شایسته است بجهت بر آوردن حاجات و زنت
خواستن و هر که در این روز سفر کند زود
برگردد بسوی اهلیش با آنچه خواسته و نیکت

از برای

از برای خریدن چهار نایان و بند و هر بند که
در این روز که شود زود پیدا شود و هر طفل
که در این روز متولد شود نیکو تربیت یابد
و از افتاب سلامت باشد و در روایت دیگر
از آنحضرت نقل است که این روز شایسته است
برای شکا کردن و طلب معاش و هر حاجتی که
دارد و در روایت سلمان وارد شده است که
خواهی که در این روز دیده شود بعد از یکروز
یا دور و ز اثرش ظاهر شود **روز هفتم** برای
هر کار شایسته است و هر که در این روز شروع

91

بمشق و کتابت نماید به نیکو بکمال رساند و هر که
ابتدا کند در این روز بعمارت یا بر وسیع غایتتر
نیکو باشد و هر طفلی که در این روز متولد شود
تربیتش نیکو باشد و در زایش فراخ شود و در حدیث
دیگر شایسته است بجهت شکار و طلب روزی
روز هشتم شایسته است برای هر حاجتی از خریدن
فروش و هر که در این روز بتز پادشاهی برود
حاجتش بر آورده شود و مکره است در این روز
بدریانشتن و سفر خشکی کردن و بچین رفتن
و هر طفلی که متولد شود و لا تر شایسته باشد

هر که

و هر که بگریزد بر او ظفر نتوان یافتن مگر
بقعب بسیار و هر که راه که کند راه بجای
نیابد مگر بمشقت و هر که در این روز بسیار
شود بقعب بسیار کشد و در روایت دیگر
شایسته است برای هر کاری مگر سفر کردن
و بر روایت سلمان برای هر کاری شایسته است
روز نهم روز سبکیست و نیکوست برای
هر امری که از آده نمای پس ابتدای کارها
در این روز بکن و قرض بکن و ذاعت بکن
و درخت بکار و هر که در این روز نابد شمشیر

92

کند غالباً و هر که سفر کند مالش روزی او شود
و سود و خیر بیند و هر که درین روز از دشمن
بگریزد نجات یابد و هر که بیمار شود بیماریش
سکین باشد و هر که که شود زود یافته شود
و هر فرزندی که متولد شود شایسته باشد و
در هر حال توفیق یابد و بروایت دیگران
فرزند فراخ روزی باشد و برایت سلمان خوابی
که در این روز دیده شود اثرش در آن روز ظاهر
گردد **روز دهم** حضرت نوح متولد شد
هر طفلی که در این روز متولد شود بسیار پیر

و نیز

و معتبر و فراخ روزی باشد و نیکیست برای
خرید و فروش و سفر کردن و که شده در آن
روز یافت شود و کرمی زود بدست آید
و هر که در این روز بیمار شود سر او آری است
که وصیت کند و در حدیث دیگر بجهت زراعت
مفودن و سلم خریدن نیکیست و بروایت سلمان
خوابی که درین روز دیده شود تا بابت بودن
دیگر اثر ظاهر شود **روز نهم** حضرت
شیت درین روز متولد شد نیکیست برای
ابتدای کارها و خرید و فروش و سفر کردن

۶۳

و ناید که احتران کند از رفتن نزد پادشاهان
و هر که در این روز بگریزد بزودی باز کردن
انزوی اطاعت و هر که بیمار شود امید هست
که بزودی شفا یابد و هر طفلی که متولد شود
بتکلیف ندر که نماید ولیکن نیز تا آنکه پریشانی
نشود و بروایت سلمان خوابی که بیدارش
تا بابت روز ظاهر شود **روز دوازدهم** روز نیکیست
برای زن خواستن و دکان کشودن و شراکت
مفودن و بدین سفر کردن و در این روز میان
دو کس واسطه نباید بود و بیمار امید شفا دارد

و فرزندی

و فرزندی که درین روز متولد شود با شفا
تربیت یابد و در روایت دیگر کرمی بدست
افتد و فرزندی معتبر شود و پریشانی نشود
روز سیزدهم روز نخصیت بپرهیز در آن روز
از منازعه مفودن و بنظر پادشاهان رفتن
و روغن بر سر و بر بدن مالیدن و ستر کشیدن
و هر که بگریزد زود بدست نیابد و هر که
بیمار شود بتعبافتد و فرزندی که
متولد شود چندان زندگانی نکند و برایت
سلمان خوابی که بیدان روز اثر ظاهر

۶۴

کرد **روز چهارم** روز نیکت بخت هر کاری
که خواهد و فرزندی که متولد شود طالم نباشد
و نیکت برای طلب علم و خرید و فروش و سفر
کردن و قرض گرفتن و بدریانشستن و کزخته
بدرستان و بیمار صحت یابد و در روایت دیگر
فرزندی که متولد شود عمرش دراز گردد و
بعلم زاغب باشد و در آخر عمر مالش فراوان
گردد و بروایت سلمان نیکت برای هر چیزی
و برای دیدن پادشاهان و فرزندی که متولد
شود خوش نویس و دانا گردد و خوابی که دیده

نم

شود بعد از بیت روز نشتر ظاهر شود **روز**
پانزدهم روز نیکت برای همه امور مگر قرض
دادن و قرض گرفتن و کسی که در این روز بیضا
شود زود شفا یابد و کسی که بگریزد زود
بدرست افتد و فرزندی که در این روز متولد
شود لال باشد یا در زبانش عیبی باشد و بر تان
سلمان خوابی که ببیند بعد از سه ^{روز} اثر ظاهر
شود **روز شانزدهم** روز نیکت و برای هیچ
کار خوب نیست مگر عمارت بنا کردن و هر که
سفر کند در این روز علائق شود و هر که بگریزد

۹۵

بزودی بر گردد و هر که در این روز ^{زاده} گردد
سالم شود و هر که بیمار شود زود شفا یابد
و فرزندی که متولد شود در این روز پیش
اندوال دیوانه باشد و اگر بعد از زوال باشد
حالش نیکو باشد و بروایت سلمان خواب این
روز بعد از دور و ز اثر ظاهر شود **روز هفدهم**
روز نیت میانه بپرهیزد از روزان منازعه
کردن و قرض دادن و قرض گرفتن پیر هر که قرض
بدهد با و ندهند و فرزندی که متولد شود
حالش نیکو شود و در روایت دیگر روز کوا

دران

دران حاجتی طلب مکن و در روایت دیگر **مخا**
در هفدهم ماه موجب شفاست **روز هجدهم**
روز مبارکیت و برای هر کاری نیکت از خرید
و فروش و زراعت و سفر کردن و کسی که
نا دشمن خصمی کند بر او غالب آید و اگر ماله
بقرض باز دهد با و باز گردد و بیمار زود
شفا یابد و فرزندی که متولد شود نیکو باشد **روز**
نوزدهم روز مبارکیت و در آن روز حضرت
اسحق علیه السلام متولد شد است و شایسته است برای
سفر و طلب روزی و سعی در کارها و امور خیر

۹۶

علم و بدست برای بدن و چهار پا رفتن و
گر خسته و کم شده بعد از پانزده روز برگردد
و فرزندی که متولد شود در این روز توفیق
خیرات یابد **روز بیستم** روزیت میانه و
نیست برای سفر کردن و بر آوردن حاجتها
و بنا کردن بناها و گرفتن چارپایان و کسی که
بگریزد بر دست نتوان یافتن و کسی که راه
که کند خوف هلاک بر او هست و کسی که بسیار
شود بیماریش صعب گردد و فرزندی که بوجود
آید نادمشقت زندگانی کند **روز بیستیم** روز

غی

بسیار بدست پذیرد از روز حاجتی طلب
مکن و برهیزد از روز از پادشاهان
و کسی که سفر کند خوف هلاکت بر او هست و
فرزندی که بهر سد فقیر و پریشان باشد و
بد و روایت دیگر روز نخسیت و همین روز
جهت کشتن حیوانات خوبست **روز بیستیم** روز
شایسته است برای بر آوردن حاجتها و بیع و
شرا و رفتن بنزد پادشاهان و صدق و دراز
روز مقبولست و بیماری که نباشد بزودی
شفا یابد و مسافر بزودی برگردد بغایت

۶۷

و در روایت دیگر روز شبکیت برای هر کارها
نیست **روز بیست و نهم** در این روز حضرت یحیی
متولد شد و نیست برای طلب حوائج و تجارت
وزن خواستن و نزد سلاطین رفتن و کسی که
در این روز سفر کند غنیمت بسیار یابد و خیر
بسیار ببیند و فرزندی که متولد شود نیکو
ترتیب یابد **روز بیست و نهم** روز بسیار نخسیت
و فرعون لعین در این روز بوجود آمد پس هیچ
کاری در این روز از راه مکن و فرزندی که
متولد شود روزگار سختی گذراند و توفیق خیری

یابد

نیابد و در آخر عمر نایق شود نایک شده گردد
و هر که در این روز بیمار شود بیماریش
بطول انجامد **روز بیست و نهم** روز بسیار
نخسیت پس خود را در این روز ضبط کن
و از پی کاری مرو که در این روز حتمتاً
اهل مصر را با فرعون بعد از استلا کردند
و بسیار حالش بد شود و فرزندی که متولد شود
مبارک و فراخ روزی باشد اما **مابلا**
سخت گرفتار شود و در آخر نجات یابد و در روز
دیگر هر که در این روز بیمار شود تا آخر روز

۶۸

بهوش نیاید و در روایت سلمان در این روز
بخدا پناه برید و بدعا و نماز و اعمال خیر بگذرانید
این روز را نامبارک باشد **روز نیکت ششم** روز
شایسته است برای سفر و هر امری که اراده کنی
مکرمتر خواستن و هر که در این روز تزویج نماید
میان او و زوجه اش جدا افتد چنانکه در این
روز دریا نامر خدایتعالی شکافته شد برای
حضرت موسی و اگر آن سفر برگردی در این روز
بخانه خود داخل مشو و بیمار در این روز حالش
بد شود و فرزندی که در این روز متولد شود

عش

عشر در آن باشد **روز نیکت هفتم** برای همه
کاری نیکست و فرزندی که در این روز متولد
شود عمرش در آن باشد و خوش بوی و خوش
حوی و باخیر فراوان و محبوب القوب مردمان
ناباشد و پروایت دیگر برای سفر نیکست **روز**
نیکت ششم روز نیکست برای هر کاری و در این
روز حضرت یعقوب متولد شد پسر فرزندی
که در این روز متولد شود دعای عظیم با او
رسد و بعضی یا بضع چشم مبتلا شود و بر تو
سلمان خواب اثرش در همان روز ظاهر شود

بر

روز نیکت نهم برای جمیع کارها نیکست و در روز
که در این روز متولد شود برده بار باشد و هر که
سفر کند مال بسیار یابد و هر که بیمار شود زود
صحت یابد و در روایت دیگر شایسته است برای
هر کاری خصوصاً ملاقات پادشاهان و دیدن
برادران و دوستان و در روایت سلمان خواب
که در این روز دیدن شود در همان اثرش ظاهر
شود **روز نیکت دهم** روز نیکست برای خرید و
فروش و تزویج کردن و فرزندی که در این روز
متولد شود برده بار و مبارک باشد و هر که بگریزد

دست یابد و هر که چیزی را بگریزد
مالی قرض کند بنودی باز دهد و آن حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که ترک مکن حجامت را در هفتم حزیران ماه روچی
و اگر نکنی چهار رده مالته بکن **فضل دوم**
در اخیارات ایام هفت است **روز جمعه مبارک**
ترین روزهاست و بهترین عیدهاست و سبک است
در آن روز بخام رفتن و غسل کردن سر
تراشیدن و ناخن چیدن و شاری کردن
و پیش از زوال سفر کردن بد است و بعد از نماز

۷۰

سفر کردن خوبست و در بعضی احادیث وارد شده
که حجامت نباید کرد زیرا که در این روز ساعتی
هست که اگر در آن ساعت حجامت واقع شود هلاک
میشود و بر روایتی همی واقع شدن از حجامت
در وقت زوال و در چند حدیث دیگر واقع شدن
که قصوری ندارد و در حدیث معتبر از حضرت
امام جعفر صادق منقولست که هرگاه در شب
ناید در روز ناید به خون در خود یابد ایر اگر چه
بخوان و حجامت بکن و در حدیث حضرت رسول
وارد است که چون هوا سرد میشد در روز جمعه

حضرت

حضرت از بیرون باند روز خانه و از خانه
به بیرون نقل میفرمودند و در بعضی روایات
واقع شده که نوره کشیدن در روز جمعه موث
پسین است و در چند روایت بجوز واقع شدن
بلکه بعضی از روایات دلالته استجاب میکند
و در روایت معتبر وارد است که روز جمعه روز
خواستگاری و نکاح است و مستحبات موی
سر و لبش نشانه کردن و بوی خوش بکار بردن
و جامه نپوشیدن و پاکیزه پوشیدن و میوه
نمانه بخانه آوردن و سر را بخیطی و سدر شستن

۷۱

و برای سایر کارها خوبست روز روز روز روز
و حضرت رسول فرموده که خدا تعالی مبارک
کند اینک برای امت من در بامداد روز شنبه
و پنجشنبه و برای جمیع کارها خوبست خصوصاً
سفر کردن که در حدیث معتبر وارد شده است
که اگر سنگی در روز شنبه از سنگی دور کردد
الله تعالی آنرا بجای خود بر میگرداند و ناخن
و شارب گرفتن نیز خوبست و در حدیث وارد
شده که هر که ناخن و شارب در روز شنبه و پنج
شنبه بگیرد از درد دندان و در چشم غایت

باید

یابد و در روایتی وارد شده که حجامت کردن
در روز شنبه موثر ضعیف است روز کشنبه
میان است برای اکثر کارها و موافق حدیث
معتبر حجامت در طرفة عصر یکشنبه بسیار نافع است
و در حدیث دیگر وارد شده است که برای عجات
بنا کردن و عروسی کردن خوبست روز شنبه
مخسومین روزهاست و در ایام سال روز
عاشورا از همه روزها محترم است و از ایام
هفته روز دوشنبه و ایرد و روز منسوبند
بر پنج امیه کنتم الله که ایشان عید کردند

۷۲

بسیب شهادت حضرت اباعبدالله علیه السلام

و رسول خدام در این روز از دنیا مفارقت

نمود و برای هیچ کاری خوب نیست و در بعضی

روایات وارد شده که خوبیت و در احادیث

بسیار نهی واقع شده از سفر کردن در این روز

و از پی حاجتی و مهمی رفتن و در حدیث معتبر

ان حضرت امام علی نفعی وارد شده که هر که خواهد

که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد

در رکعت اول نماز صبح سوره هزل که عَلَى الْاَنَا

مخواند روز سه شنبه میانزاست از برای اکثر کارها

در وقت

و در حدیث وارد شده است که سفر کن در این

روز که در این روز خداوند عالمیا زاهن را برای

حضرت داود نزم کرد انید و در روایتی دیگر

از حضرت رسول منقولست که هر که روز سه

شنبه چهاردهم نایفندم یا بلیت یکم ماه

حجامت کند شفا باشد او را از دردهای

سال و در حدیث دیگر وارد شده است که

که در روز سه شنبه ساعتی هست که اگر حجامت

در آن ساعت اتفاق افتد خونگی ایستد

تا او را هلاک کند و در حدیث معتبر وارد شده است

۷۳

که هر که را حاجتی دشوار است طلب کند از حاجت

در روز سه شنبه و در حدیث دیگر وارد شده

که ناخن بگیرد در این روز و در روایت دیگر

وارد شده که روز جنگ و خونگرفت است روز

پنجشنبه روز نحسیت و برای اکثر کارها خوب

نیست و نهی واقع شده از حجامت کردن و نوره

کشیدن و سفر کردن و در این روز در بعضی

روایات تجویز واقع شده در سفر و حجامت و اگر

حجامت ضرر شود بهتر است که در آخر روز واقع

شود چنانچه در بعضی روایات وارد شده است

نه

شده و در حدیث نهی واقع شده از حجامت در این

روز هر گاه که قدر در عقب باشد و در روایت

معتبری وارد شده که بحام روید در روز پنج

شنبه و در حدیث دیگر وارد شده که روز خونگرفت

سهل و دو است روز پنجشنبه روز مبارک است

از برای جمیع کارها خوبت خصوصاً حجامت

کردن موافق احادیث بسیار است و بهتر است

که پیش از زوال واقع سازند و برای ناخن گرفتن

خوبت و بهتر است که یک ناخن را برای روز

جمعه بگذارند و در روایتی وارد شده که

۷۴

حضرت رسول چون هوا گرم میشد در روز
پنجشنبه به بیرون خانه نقل میفرمودند و
در حدیثی وارد است که هر که در روز پنجشنبه
آخر ماه اول روز حجامت کند در روز آن بدش
میکشد و در روایت دیگر وارد شده است که
روز پنجشنبه روز داخل شدن بر امر او بر آوردن
خاچه است و بدانکه سفر کردن و تزویج کردن
در وقت بعرب گناهتی دارد و روزهایی که
مذکور شد که در ماه نخوست دارند که در نماز
فردا قدم همه آنها را رعایت نمایند بهتر است زیرا

که ظاهر

که ظاهر بعضی احادیث بر آن دلالتی دارد و اگر
روزهای ماه و روزهای هفته در سعادت
و نخوست نایب دیگر معارض شوند و ضرور
نابشدا اختیار کردن رعایت نیکی و بدی تا بم
هفته اولیست زیرا که احادیث آنها معتبر است

در بیان والله اعلم بالصواب صفت بهشت

از حضرت رسول منقولست که حصار بهشت پنا
شد خشتی از طلا و خشتی از نقره و خشتی
از یاقوت و ملاط از شکاست و کمرهای آن
از یاقوت سرخ و سبز و زرد است و سنگ پرنها

۷۵

بهشت یاقوت و در آن باشد و خاک او زعفران
و درهای آن مختلف است یکی از آنها باب رحمت
و از آن یک یاقوت سرخ است و اما باب صبر پس
آن باب کوچک است و یک طاق است از یک یاقوت سرخ
و اما باب شکر پس از آن یک یاقوت سفید است
و از برای آن دو طاق است که مابین آنها مسافت
پونصد ساله راه است و از برای او صدایست
که میگوید اللهم جئنی باهلی یعنی خداوند
بیاور بمن اهل بزم و کو نامی کند و از این کلام
پروردگار و باجلال و الاکرام و اما باب بلاء

آنرا

از یک یاقوت زرد است و یک طاق است و چه گمرا
کسانی که از آن در داخل بهشت شود و اما
باب اعظم پس داخل بهشت میشود از آن
عابدان و صالحان و زاهدان و پرهیزکاران
و رغبت کنندگان بسوی خدا و مقربان
درگاه کبریا پس چون داخل بهشت میشوند
در بهشت سیر میکنند بر لب جویها و نعمتی نمایند
که زوالش نباشد و بدو لری رسد که محشر
در نیاید و عمری نمایند که هرگز پیر نشوند
و لباسی پوشند که هرگز کهنه نگردد و همیشه

۷۶

جوان باشند و اهل بهشت هر روز حسن و جمال
نیکوتر باشد و در خیر است که دیوارها که کرد
بهشت را آمد هفت باشد یکی از سیم و دو سیم
از در و سیوم از مرجان چهارم از لؤلؤ پنجم
از عود ششم از زبرجد هفتم از نور و میان
هر دیواری پانصد ساله راه باشد و بهشت را
هشتاد باشد از دری تا دری سه هزار ساله
راه باشد دری از دردی یکی دیگر از هر دو
سیوم از در مگال بخواهر چهارم از نایقوت پنجم
از زبرجد ششم از لعل هفتم از سیم خام هشتم

از در

از نور خدا و هر دیوار بهشت را سطره هفتاد
و سنکت و در صفا چنان باشد که از درون
برون را تواند دید و از بیرون درون را ملاحظه
توان کرد و بر هر دیواری صد هزار
منظر و در هر منظر صد هزار حور و بر سر
هر حوری تاجی مرصع باشد و در صفت این
حوران چه توان گفت محبوبان در صفای لوت
چون دانه های مروارید پاک و خا توانی که دست
کس بدمان ایشان رسیدن از مشن و غیره کل
ایشان برشته باشد حنشان بر کمال و کمالشان

۷۷

بیر و آل و هر مؤمنی را از ایشان هفتاد حور
برهند و در بهشت چهار جوی روانت اول
آنچه که هرگز متغیر نشود و دویم شیری که هرگز
طعم آن تغییر نیابد سیوم خمر چهارم عسل که
مصفا باشد و این چهار جوی از زیر درخت
طوبی بیرون آیند و مجوس کوشد را آیند و از حضرت
پنجم بر روانت است که فرمود در شب معراج چون
داخل بهشت شدم درخت طوبی را دیدم که اصل
آن در خانه علی بود و در بهشت قصری و خانه
نبود مگر آنکه شاخه آن از درخت در آن بود

از اعلی

از اعلی آن درخت بچهار حاصل میشود
که در و اینها حلها باشد از حیر و دیبا و می
باشد از برای بند مؤمنان آنها هزار هزار
بقچه و در هر بقچه صد حلله باشد بر نگه های
مختلف که هیچ یک از آنها شبیه دیگری نباشد
بلکه هر یکی بر یکی و صفتی علیحد باشد و اینها
لباس اهل بهشت اند و از وسط آن درخت سایه
بهم میرسد کشیده شد در عرض بهشت و عرض
بهشت مثل عرض آسمان و زمین است که همیشه آ
برای آنکسان که ایمان آورده اند بخدا و رسول

۷۸

او که اگر سواری در مدت دو سالی در راه
سایر راه رود قطع مسافت آن نمی کند و از پاییز
از درخت پدید می شود میوه ها برای اهل بهشت
او بخت در خانه های ایشان و در هر جوی از آن
شاخ درخت که در خانه های مؤمنان می باشد
صد تنک میوه باشد از آنچه دیدید و از شما
مثلا در دنیا و از آنچه ندیدید و از آنچه
شنیدید و آنچه نشنیدید و هرگاه اهل
بهشت میوه آن را بچینند در آن حال دیگری
بجای آن برود و هرگز میوه از آن قطع نشود

و بر روی

مرویش که هرگاه اهل بهشت میل گوشت مرغ
کنند حق تعالی گوشت مرغ پخته برای
ایشان خلق فرماید تا احتیاج بدیج و طبخ
نباشد و از ابن عباس نقلست که هر مرغی که
بر خاطر ایشان بکند فی الحال در نظر ایشان
در آید بهمان وجه که از وی ایشان بوده باشد
و ابو سعید خدی از رسول آرد وایت کند که در بهشت
مرغضای پرند که هر یکی هفتاد هزار پرنده دارند
و در وقتی که مؤمن میل طعام کند یکی از آن
مرغضا بیاید و بر سفره او افتد و پرها بپوشاند

۷۹

از هر پراو طعام بیرون آید از برف سفیدتر
و از مشک خوش بوی تر و از عمل شیرین تر و
هیچ یک از آن طعامها بلوز دیگر نماند و بعد از آن
بر پرواز در آید و بر درختان نشیند و از حضرت
رسول آرد وایت شد که در بهشت هیچ مؤمن نباشد
مگر آنکه او را هفتاد در در آید از حورالعین
سفید اندام کشاده چشم که در رعایت لطافت
وصفا باشند مانند مروارید پوشیده شده
در صدف که غبار بر او نشسته باشد و از عبد
عباس روایتست که از رسول شنیدم که فرمود

نوری

نوری در بهشت بیدارید اهل جنت گویند که
این چه نور است گویند و شنیدند آن خوریت
که بر روی شوهر خود خندید و از ابن عباس
و از ابن مالک نقل است که یک روز رسول با اصحاب
نشسته بودند ناگاه اشرفی بر او ظاهر شد سر
در پیش انداخت و بعد از نماز سر برداشت
و بر بالای منبر رفت و فرمود ایها الناس
بیا نید که حق تعالی سوره بمن فرستاده
و در آنجا بمن نوازش بسیار کرده گفتند بیا
رسول الله این سوره کدام است حضرت سوره

۸۰

۱۵۴
سوره زمر

لا تا بعد طهارت کوه را برایشان خوانند و فرمود
 که هیچ میدانید که کوه چیست گفتند الله و رسول
 اعلم و فرمود جو بیست در بهشت و در آن خیر کثیر
 مرا وعده داده و آن شیر سفید تر است و
 از مشک خوشوتر و از عسل شیرینتر و از آب
 سرد تر و آن مسکه زهر تر و بعد دستارهای
 آسمان قدحهای هموار و مطبوع بر کناره آن
 نهاده از مرغان و بقیهای آن زیاقت و لعل
 و معجان و اطراف آن از زبرجد و ریش از آن
 از زیاقت و مرغان و صنایع آن از اصل درخت

ساز

سده المشحی است طول آن از شرق تا مغرب
 هر که از وی آب خورد هرگز تشنه نگردد و
 هر که از آن وضو سازد هرگز اشفت و اغیر نکند
 و ساقی این آب کوثر امیر المؤمنین علی باشد
 که دوستان خود را بر دهد تا یا زده فرزند
 بر کزید خود و دشمنان خود را تشنه
 بدو بخ فرستند اللهم ارزقنا الجنة
 واجزا من النار و رزقنا من الحور العین
 در بیان بعضی واسقنا من حوض خاتم النبیین از حجرات
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و مشک کاتبی که بعد از غسل نموده

۸۱

در روایت من که شخصی از علمای یهود نزد
 ابوبکر آمد گفت در توبه خوانده ام که جای
 پیغمبراناید عالم تر و دانای تر از جمیع امت پیغمبر
 نباشد حال تو جانشین پیغمبری از تو سؤال
 میکنم که خدا یکتا در کجاست ابوبکر گفت
 خدا یکتا در آسمانست و بر عرش نشسته است
 یهودی گفت نگاه خدا در آسمانست پس زمین
 خالی از خداست و لازم میاید که خدا در جای
 نباشد و در جای نباشد ابوبکر از خاندان
 تر در جواب در نماز گفت این زندگی را بیرون

کنید

کنید که هر میگوید یهودی بیرون آمد
 تعجب کنان از روی استهزا نام ابوبکر را مگذار
 میساخت و راه میرفت امیر المؤمنین در عرض
 راه تا او ملاقات کرد فرمود ای یهودی
 میدانم که از ابوبکر چه سؤال کردی و آنچه
 جواب گفت و من میگویم که خدا یکتا خالق
 مگاست و او را مکاتبی نباشد و از آن
 بزرگتر است که مکاتبی بر او مشتمل شود و او
 در هر مکاتبی حاضر است و علم او همه چیز
 محیط است و هیچ چیز خالی از تدبیر او نیست

۸۲

ومن ترا خبر میدهم بحیرتی که در کتابهای شما
و از اینجا بر قول خود که کفتم بنینه بر تو ظاهر
میکنم تا صدق قول من بر تو ثابت شود و هرگاه
این قول از کتابهای شما بر تو خاطر نشاز کنم
ایمان بچسبند و یهودی گفت بلی حضرت فرمود
ای یهودی در فلان کتاب خوانند که روزی حضرت
موسی نشسته بود دید یکی از طلب مشرت
نزد او آمدن و پرسید از کجا آمدی گفت از پیش
خدا بعد از آن یکی از جانب مغرب آمدن و نیز
پرسید از کجا آمدی گفت از پیش خدا بعد از آن
مک

ملکی از جانب آسمان آمدن و پرسید از کجا
آمدی گفت از پیش خدا بعد از آن یکی از
زمین هفتم نزد او آمدن و پرسید از کجا آمدی
گفت از پیش خدا پس موسی گفت سبحان الله مترا
ذات خداست که در هر جا حاضر است و هیچ مکانی
از او خالی نیست یهودی در الفور کلمه طیبه
شهادت بر زبان راند گفت حقا که جانشین
پیغمبر قوی و اینکه بر جای پیغمبر مستولی شد
خلاف حوائست و روایت نموده است عثمان را
که خدمت وصی رسول الله در مسجد کوفه
۸۳

نویسنده

بودم که او را دعوتی از بیرون مسجد بدتند
شد علفله در میان مسجد افتاد حضرت
امیرالمؤمنین را طلبید فرمود ای عثمان زد و لفظا
جانستان گفتار را بردار و بیرون روزه
و مردی با هم منازعه دارند مرد را بگو که دست
از مطالبه زبرداری و اگر امتناع می نماید
ذوالفقار را با حواله کن عثمان گوید که من
بیرون رفته مشاهده کردم که زنی بر شتر
سوار و مردی افسار شتر را گرفته می گوید
که شتر از من است و میخواهد که زنی پیاده کند
و شتر

و شتر را بستانند و زنی گوید که شتر مال من
و ترا حق نیست من امر در آن گفتم امیرالمؤمنین
می فرماید که دست از من بردار و حق من را
فاگذار مرد گفت امیرالمؤمنین مشغول شغل
خود باشد و دست از ریختن خون مسلمانان
که کشته است بشوید حالا میخواهد که شتر مرا
بگیرد و با زن دروغ گوی بدهد عثمان
گوید بر کستم که مولای خود را جز دهم که مرا
چونست دیدم حضرت از مسجد بیرون آمد
عضبتك انمرد را نهیب کرد که ویل بر تو باد
۸۴

سرترا بگذار که از آن وقت آمدند از آن
نیت و از من است امیرالمؤمنین و فرمود دروغ
میگویند ای لعین مرد گفت ای علی شاهد این زند
گیت آنحضرت فرمود شاهد او کسیت که هیچ
کس تکذیب او نمی کند از اهل کوفه مرد گفت هرگاه
چنین شاهدی بیاید و در سرترا با و بد آنحضرت
فرمود ای شتر بگو که صاحب تو کیت شتر بزبان
فصح متکلم شده گفت اَسْلَامُ عَلِيكَ يَا امِيرَ
المؤمنين یا نترده سالست که من در تصرف این
زن در آمد ام و او صاحب من است آنحضرت

در

فرمود ای زن شتر خود را بستان و ذوالفقار
بر کمر آنمزد که دوپان شد روایت نموده
عمارة یاس و زید بن ارقم رحمهما الله که
در خدمت حضرت امیرالمؤمنین در درکه فضا
نشسته بودی که ناگاه صدای عوغای عظیم
بگوش حاضران رسید امیرالمؤمنین فرمود
ای عمار ذوالفقار را بیاورد و وزن
ذوالفقار همت من دو نیک من بود بوزن
مکه پس من ذوالفقار را آوردم و بدست
آنحضرت دادم آنحضرت آنرا از خلفان کشید

۸۵

بر سران خود نهاد و گفت ای عمار امر و در وقت
که مکشوف میسانم آنچه پوشید است بر اهل
کوفه تا زیاد شود و فاق مؤمنان و نفاق
کاثران ای عمار برو در مسجد بپر که چه
خباست عمار گوید رفتم و دیدم زنی در هودج
مناده میگوید يا عينايا المستغنين يا عيناية
الطالبين و یا کنز الراغبين و یا ذا القوۃ
المتين و یا مطعم اليتيم و یا رازق
العديم و یا محیی کل عظم رميم و یا قدیم
الذي سوت قدمه کل قدیم یا عون کل
که بر سر آن قدیم است و در کس نیست در عون

که عود و لا معین یا کنز من لا کنز له الیل
اورا در کار روزی او را کس که در کار او بیرون
توجهت و بولیک تو سلت و خلیفة
رسولک فصدت قبض وجهی و فرج عینی
کزی و هزار سوار شمشیرهای برهنه
در دست بعضی از ایشان غانم قتل انزن
و بعضی مانع بودند من ایشان را گفتم امیرالمؤمنین
شما را می طلبد انقوم همه پیاده شدند و آن
زنان از هودج در آورده داخل مسجد شدند
و زن را بر حضرت امیرالمؤمنین آیتناده گفت
ولای من و امام متقیان بخدمت تو آمد

۸۶

و ترا صد کرده ام پس از آن مراجع کن که تو
قادری و عالمی با آنچه میشود و خواهد شد
تا روز قیامت پس آنحضرت بمن فرمود که ای
عمار منادی کن در کوفه که هر که خواهد مشا
بناید که خدا یتعالی چه قدر عظیمه و منزلت برتر از
رسول الله داده بمسجد حاضر شود عمار گوید من
رفته و مشا دی کردم و اهل کوفه هر یک در مسجد
حاضر شد جمعیت بسیاری روی داد که مسجد
لبریز شد و امیر المؤمنین جوایزه گفت ای مردم
اینچه میخواهید از من بپرسید پس مردی ریش

بعض

سفید از او می آید که در دنیا ای حقیقی پوشید
بود جوایزه و گفت السلام علیک یا امیر
المؤمنین و با کفن الطالیب ای قایم من
این رز دختر من است و پادشاهان عرب خواستگار
او آمدند و من نپذیردم حالا مرا شرمند قوم
و عسرت کرده و با اینکه در میان عرب موصوف
بیزرک و عزت بوده ام مناقضه عظیمی خانی
شدن و ابدت کردید و من اقلیس بزرگ پیر نام
دارم و آنش من هرگز خاموش نشد و همسایه
من هرگز بخت کشید من از رضیحه خالص کن

۸۷

و این همه از دل من برادر که تو ماهی و امام باید
که خیر باشد با مور عظیمه و این امر میریت که
عظیم تر از انبیت امیر المؤمنین از اندن
پرسید که ای جایزه چه می گوید درین سخن که
بدت میگوید گفت ایستکه پدرم میگوید که من
شوهر نکرده ام و با که ام راست می گوید و اینکه
می گوید ابدت شده ام بغزت تو سوگند که من
خیانتی بغض خود کانی کنم و من میدانم که تو
ذاتا تری مجال من از من میدانی که انچه میگویم
دروغ نیست این رضیحه را از من دفع کن ای قایم من

پس

پس امیر المؤمنین را انفتار بزرگ بزرگ بزرگ بزرگ
منبر رفت و تکبیر خواند و گفت خبا الحق ذو
الباطل ای عمار قابله کوفه را بیار من قابله را
حاضر کردم آنحضرت فرمود ای قابله پرده در میان
مردم و این زن بزن و ملاحظه کن که این دختر
ناکه و حامله است یا نه قابله ملاحظه نمود گفت
ناکه و ابدت است پس امام تو بپر دختر کرده
گفت ای ابو الغضب تو اهل فرقه لان از عمال
دمشق نسبتی گفت کدام پیر امام فرمود قریه
که اشعار نام دارد گفت بل فرمود کی از شما می

۸۸

تواند پارچه بره از برای بر حاضر سازد گفت
در ولایت ما بسیار است اما در اینجا می آید فرمود
داست میگوید بعد مسافت از اینجا تا ولایت شما
دولت پنجاه فرسخ است گفت بل نامولای من
بعد از آن فرمود ای گروه مردم نظر کنید که خدا ^{تعالی}
چقدر علم ربانی علی بن طالب داده عمار گوید
آنحضرت دست مبارک خود را از بالای منبر دراز
کرد و باز پشیمان ^{دید} پارچه بره در دست او که
اب از وی چکید مردم از مشاهده این امر غریب متعجب
شدند بهم خوردند و فرمود ساکن شوید این پارچه

بجز

حزینت که شما این ^{عجب} کنید اگر میخواستم
گویمهای انولایت را بیک دست برداشته با اینجا
بر زمین می نهادم ای قابله این پارچه بروف را
بستان و دختر را همراه ببر و طشتی بگذار و بر
در میان طشت بنه و دختر را بر سر برف در میان
طشت بنشان از فرج او پارچه کوشتی بیرون
می آید که وزن آن هفتصد و پنجاه درم و در ^{نکست}
پس قابله جا بر را برد و بفرموده امیرالمؤمنین
عمل کرد پارچه کوشتی از فرج او در میان طشت
افتاد قابله آن پارچه کوشت را از میان طشت

۸۶

برفراشته امیرالمؤمنین آورد پس آنحضرت
فرمود ای ابوالفضل ختر خود را بستان و برو
بجدا سوگند که زنا نکرده و در ده سالگی میان
لهزی که در ویر شام است شنا کرده که همان میان
اب در فرج او رفته و از آنوقت تا حال بشکرم
او مانده و بزرگ شده و اینده بی بی که افتاده
پس نمود برخواست و گفت شهادت میدهم که تو
میدانی که در رخام چه هست و در خاطر چه هست
پنهانت و قوی در گاه دین و ستون ملت و مردم
مسجد بهم خوردند و گفتند ای امیرالمؤمنین

بیچ سالست که بکف من باب در کوفه مبارک
و ماهی نزدیک بهلاکت شدن این باران از بخت
ما طلب کن الحال آنحضرت اشاره بچنانست
کرده ابری پیدا شد و افتد باران نارید که
حالات کوفه پراب کردید مردم گفتند ای امیرالمؤمنین
سراست پس آنحضرت خطاب نمود با بر و سخن
گفت که هیچ کس نمیفهمید پس بر برکت و افتاب
طالع شد و روایت کرده است سلمان فارسی
رضی الله عنه که جوانی نزد عمر بن خطاب آمد
شکون کرد که مادرش از او انکار نموده و او را

مادر من

۸۷

از خود نفی کرده و رسیدار میراث پدرش را میگوید
و میگوید که این فرزندان و نیست عمر گفت
تا مادرا و را حاضر کردند پرسید که این جوان
پسرتست یا نه زن گفت من در اصل شوهر نکرده ام
و هنوز بکره و هفت زنده را شوم داده بود که
شهادت بر بکارت او دهند عمر که از او شهادت
بکارت طلبید آن زن هفت زن را بحضور آورده
همگی متفق اللفظ اذی شهادت بر بکارت او نمودند
عمر متحیر شده جوان گفت ای عمر میان ما مادرم
نشاست انرا میگوید شاید باز نشان از قرار نماید

عمر گفت بگو جوان گفت پدر من مرد مسیخی بود
تا من سعید بن مالک لقبش خارش میزد و من
متولد شدم در آنسال که زنان وضعه اکثر که
شیر بودند کوسفندی از برای من خریدند
و من پشیران کوسفند بزرگ شدم و پدرم
بعد از دو سال از ولادت من سفری اختیار
کرد و با جمعی رفیق بود رفقای او بر گردیدند
و او نیامد و من از رفقای رسیدم گفتند فوت
شده و خبر فوت او که بمادرم رسید انکار
فرزندی من کرد که میراث پدرم را تمام

صاحب شود و من پسر عمر گفت این
مشکل امریست که حل آن توان کرد مگر پیغمبر یا
پیغمبر خیزد که بحضرت ابو الحسن علی بن ابی
طالب علیه السلام رویم پس جوان برخاست و گفت
کجاست منزل کا شفا لکری کجاست خلیفه بر حق
پیغمبر اینامت و پسران پسران خود را بدر
دولت خانه امیر المؤمنین رسانید و ما بخانیست
گفت یا کا شفا لکری و ب عقد از کار من بکشتا
امیر المؤمنین فرمود ای جوان چه مطلبی داری
عرض کرد که مادرم مرا از فرزندی خود بیرون

نموده حضرت قنبر را او از کرد فرمود ای قنبر
بر و زنده در مسجد رسول الله حاضر کن قنبر
رفت و زنده در مسجد بر ذاب حضرت او را گفت
ای زن و بی از برای تو چو از فرزند خود را انکار
میکنی زن گفت یا امیر المؤمنین من با کرام و شوم
ندیدم ام حضرت فرمود من عمر زاده ماه هشتم
در وعظی بخش تاریکینا و ظلام جبرئیل مرا از قصه
تو خبر داده است زن گفت ای مولای من اگر قبول
نداری که من با کرام قابله بطلب و مرا با و بنا
حضرت فرمود تا قافلہ کو فر را آوردند و گفت

او را ملاحظه نماید و قایل بر آن از آن جمع بکناری
برد که ملاحظه نماید زن خلجالی که در دست ^{شست}
بیرون آورد و بقابله رشوت داد که شهادت
بر بکارت و دهدقا بله خلخال را گرفته بخدمت
امیرالمؤمنین عرض کرد که زن در دعوی خود ^{دعا}
و بکارت و شوهر ندیده است آنحضرت فرمود
دروع کفتم ای عجزه آن خلجالی را که رشوت گرفته
از کف خود بیرون کن و بقتزیه حاضر از تعجب
فرمودند قنبر خلخال را از کف او بر آورد فریاد
از حاضران برخواست آنحضرت فرمود ساکن باشید

که من

که من محرز علم ببعیب و انکار در آن وقت
مزینت بخش دین و قاضی احکام ملت خیر البیت
مزین در حسن و حسین می خواهم که ترا با این جوان
عقد نکاح نماید زن فریاد بر آورد که ای امیرالمؤمنین
تو شرع محذرا باطل می کنی فرمود چرا گفت هر کس
میتواند شد که لپری ما در خود را تزویج کند
امام ۴ فرمود جا ^۱ الحق و ذوق الباطل ای زن
چرا پیش ازین اقرار باین معنی نمی کردی که این همه
فضیلت بکشتی زن گفت طمع میراث مرا بر این داشت
پس آنحضرت فرمود که زن از آن کار توبه کرد و

۹۲

علامت

البیت صلوات و در آن ساخته بود کتابی
فضایل و ولایت از اصبع نبیانه که گفت نشسته بود
بخدمت امیرالمؤمنین و آنحضرت مشغول قضا
بود که ناگاه جماعتی آمدند علامت سیاهی دست ایشان
لبسته آوردند و گفتند ای امیرالمؤمنین این علامت
دزدی کرده آنحضرت پرسید ای علامت راست
می گویند که تو دزدی کرده گفت بل آنحضرت فرمود
ای علامت ما درت بمرکز تو شیون کنی اگر مرتبه
دیگر اقرار می کنی دست ترا خواهم برید علامت گفت
بل یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمود و بل از برای تو

۹۱

نادر برین که چه می گوید دزدی کرده گفت بل
پس آنحضرت فرمود دست او را برید که قطع
بر او واجب شد و دست راست او را بریدند
پس آنعلامت دست بریدند از بدست دیگر گرفته
خون از او می چکید و میرفت این کوا او را با نخ
دید پرسید ای سیاه دست ترا که برید است
گفت دست مرا برید است سید الوصیین و امیرالمؤمنین
و امام المتقین و قائد الفرائض و راجع فاطمه
الزهراء و والد الحسن المجتبی و الحسین المرتضی
و ابن عم محمد المصطفی اسد الله العالم امام

۹۲

اهل مشارق و انوار علی بن ابی طالب را کوا
گفت و یلک نیا سود دست ترا برین و این همه
اورا ثنا می کنی غلام گفت چگونه اورا ثنا گویم
که مخلوط شدن است محبت او بگوشت من و خون
من جدا سوگند که دست مرا برین است مگر بجز
واجب از طرف خدا این کوا گوید بخدمت امیرالمؤمنین
رفتم و گفتم ای آقای من عجب حالتی مشاهده
کردم از سیاهی که دست برین خود را بدست
دیگرش گرفته بود و خون از او می چکید من
از او پرسیدم که دست ترا که برین است از جواب

من

من چنین و چنین گفت و گفت که غلام گفت
خود خدمت انحضرت عرض کردم پس گفتم ای سیاه
دست ترا برین است و این همه اورا ثنائی گویم
گفت چگونه ثنا گویم که دوستی او بگوشت و
خون من مزوج شد و می دانم که دست مرا برین
مگر بجز واجب از طرف خدا پس امیرالمؤمنین
امام حسن ملتفت شد و فرمود ای حسن برخیز و
غلام سیاه دست برین را حاضر کن پس امام حسن
رفت و غلام را دید در موضعی که اثر کند می
نامیدند نشستند او را برداشت و نزد پدر

۹۵

بر کوا را و در انحضرت باو خطاب کرد که ای
غلام دست ترا برین ام و بر من ثنا می کنی گفت
چون بکم و محبت تو بگوشت و خون من مخلوط شد
و این را کرده مگر بجز واجب از جانب خدا که با
نجات من از عقاب انحضرت شد انحضرت فرمود
دست برین خود را بیاور پس انحضرت دست
برین را گرفته در جای خود نهاد و ردای مبارک
خود را از بالای او پوشانید و برخواست و نماز
کرد و بعد از آن دعا خواند و شنیدم که در اخر
دعا امین گفت و ردای خود را از بالای دست او

دست

برداشت و گفت ای کوا نام من متصل شد برین
که بود دید پس از سیاه بخواست و گفت ایمان
اوردم بخدا و بمحمد رسولا و بعلی ابی طالب
انکه دست برین را بعد از جدا شدن از بند
دست بحالت خود آورد و بنیای مبارک انحضرت
افتاد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد که
تو را به علم پیغمبری و دست او درست شد
که اصلا اثر بریدن و زخمی بر او نماند بود
روایت نموده ابو میثم ثمار که در خدمت امیر
المؤمنین در جامع کوفه بودم و جماعتی از اصحاب

مجلس

۹۶

در خدمت او بودند که نگاه شخصی بلند بالا
قبای خزئی پوشید و عامه زرد بر سر نهادند
و شمشیر بر کمر بسته از شتر پیاده شد و شتر را
بسته سلام نکرده داخل مجلس شد و اهل مجلس
همگی باو نظاره کرده از روی تعجب باو نگرستند
و امیر المؤمنین متوجه نشد نگاه بطرف او
منگردد و مردم همه در انتظار بودند که آن مرد
متکلم شود بعد از زمانه بزبان فصیح در کمال
بلاغت گفت کدام است محبتی در شجاعت و برکند
ان برای خلافت کدام است مولود روم و موافق

بگردد کدام است صلح الزمان و بر طرف کردن انفاق
کدام است نهال باغ ابوطالب و شجاع مهیب غالب
کدام است خلیفه محمد مصطفی که ناری کرده است
پیغمبر را در زمان خود و عزت یافت است باو
سلطنت رسول و عظیم شدن است باو شان
پیغمبر بعد از امیر المؤمنین سر داشت و گفت
ای با سعید بن فضل بن ربیع بن مدد که بن نجیب بن
صلت بن حارث بن و عران بن اشعث بن بنی سمیع
روی چه مطلبی آری بگو هر چه خواهی سؤال
کن که من سخن علم پیغمبرم گفت تا خبر رسید

که تو وصی پیغمبری و جانشین او بی در میان قوم
او و قوی حلال شکلات و من از طرف قوم خود
که شصت هزار مردند از طایفه عقیقه بر سالی
نزد تو آمدند و میبیتی با خود آورده ام که مدتی
قبل از فوت شده و اختلاف عظیم در سبب موت
او واقع شده و اینک بر در مسجد گذاشتم پس اگر
او را زنده میکنی ما قبول میکنیم که تو راست گویی و نجیب
الاصل و حجت خدا بی در روی زمین و جانشین
پیغمبری در میان قوم او و اگر نمیتوانی او را زنده
کرد او را بر میکشیم و معلوم میشود که تو در دعوی

خود بر جا ده صواب نیستی و اگر نامی کنی چیزهایی
که نمیتوانی کرد امیر المؤمنین فرمود ای میثم بر شتر
خود سوار شو و در کوچه و محلات کوفه ندا کن
که هر کس خواهد که ببیند که خدا تا تعالی چه قدر
علم را بانه بر برادر رسول خود و شوهر دختر رسول
خود عطا فرموده حاضر شود بصحای بنحیف پس میثم
مناد می کرد و جمعیت عظیمی در صحای بنحیف روی
داده انگاه امام همام فرمود ای میثم اعرابی را حاضر
کن و بگو میت را با خود بیاورد میثم گوید من رفتم
و اعرابی و میت را آوردم علی فرمود ای مردم آنچه

از من مشاهده میکنید انما من کرده نقل کنید
و روایت نمایند ای اعراب میت را از تابوت برد
بیاور میتم گوید دیدیم میتی بر دیناج سبز چینی
اعراب دیناج را برداشت جوانی اول خط ریش
در نهایت حسن بر آورد امیر المؤمنین پرسید ای اعراب
این میت چند وقتست که فوت شده اعراب گفت
چهل و یک روز است پرسید سبب موت او چه بود اعراب
گفت اهل این میت میخواهند که تو او را زنده کنی
و خود خرد هد که بچسب فوت شد و قاتل او کیت
نیرا که شب درخت خواب بگال تحت خوابید بود

ع

۶
و صح اصل او را دیدند پس برین در میان رفت
خواب بخون غلطیدن احوال پناه نفر را بهمت خود
او در حبس دانید ای برادر محمد شک و شبهه را
از ما رفع کن امام فرمود قاتل او عمر اوست چه که
عمر دختر خود را بجماله نکاح او را آورده چون
زندیکر خواسته بود و دست از دختر عمر خود
برداشت عمر بنابر آن عرض او را کشته اعراب
گفت ما بقول تو قانع نیستیم و میخواهیم که میت
زنده شود و خود این خبر را بدهد و جنگ و فتنه
از میان ما ببرد انوقت امام برخواست و حمل

۹۹

و ثای طی را بجای آورد و صلوات بر پیغمبر فرستاده
و گفت ای اهل کوفه بقره بنی اسرائیل نزد خدا تعالی
رفع منزلت تراز من نبوده من برادر رسول خدا ص
و بقره بنی اسرائیل چنان بود که استخوان او را بر میت
که میزدند زنده میشد و من پای خود را بر این
میت می گذارم که زنده شود و میت را پای خود کمر
داده فرمود ای مدرك بن حنظله بن عثمان بن
بحیر بن قهر بن سلامه بن طیب بزرگ شست برخیز که تعالی
ترا زنده کرده و بدست علی بن ابی طالب حیق یافته
میتم گوید که علی این کلام را گفت ناگاه جوانی

بهر

بسیار خوش صورتی برخواست و نشست و گفت
لیک لیکن ای حجت خدا بر نام که مخصوص شد
بفضل و انعام امام پرسید ای جوان قاتل تو
کیست گفت مرا عمر من حارث کثراست امام
فرمود ای جوان برخیز و میان قوم خود برو و
ایشان را خبر ده باین خیر جوان گفت یا امیر المؤمنین ع
میتهم بروم و بیکر بته دیگر مرا بکشند احتیاج
بقوم خود ندارم و از خدمت تو دل برهنیدارم
امام ملتفت بجان اعراب شد و فرمود ای
اعراب تو برو و قوم خود را خبر کن اعراب گفت

۱۰۰

تا زنده ام مفارقت ترا اختیار نخواهم کرد و ملاک
تو می کنم تا اجل موعود من برسد لعنت بر کسی که
حق را ببیند و پوشیدن دارد و او در خدمت حضرت
امیر بود تا در جنگ صفین بدیعه شهادت رسید
باب در بیان رحمت الله علیه و رضی الله عنه عبادت
المنضرب و خوف او از خدا و مخاوت او در باره فقره
روایت نموده است هشام بن عروه از پدر خود که
گفت نشسته بودیم در مسجد رسول الله و در عبادت
و اعمال اهل بدیخ می گفتیم ابو درداء گفت ای
جماعت خبری که شمار از کسی که کمتر از مردم در

فقره

در مالیت و ثروت و بیشتر از همه ورع داشته باشد
و سعی او در عبادت بیس از هر مردم باشد گفتند
آن کیست گفت علی بن ابی طالب است پس جماعت اهل
مجلس همه از او روی گردانیدند شخصی از انصاری
گفت ای ابو درداء کله گفتی که هیچ کس با تو موافقت
نکرد و تصدیق تو ننمود ابو درداء گفت من آنچه
دیدم می گویم و هر یاز شما آنچه دیدم است
بگوید من خود مشاهده نمودم که علی بن ابی طالب
شبی در میان باغستان بنی نجار اعتزال از خلق
نموده و در سایه درختان پنهان شده که کسی

او را نبیند و من پنداشتم که او بخانه خود رفته
و بسیار دور می دانستم که در چنان جای او کند
تا گاه او از غریز و صدای نحیف بگوش من رسید
که دعا می خواند من از آن او را بسیار متعجب شدم
باثر از صدایم دیدم که علی ایستاده مناجات
میکند من پنهان شدم که مرا نبیند پس دیدم که
در دل شب چند رکعت نماز کرد بعد از آن از روی
خضوع و خشوع و فرغ و ترس شروع بدعا و کبر
کرد بخدی که آواز او منقطع شد و دیگر آواز او را
نشنیدم گفتم خواب بر او غالب شده است تا نزدیک

بطلوع

بطلوع فجر شد بخاطر ترس رسید که او را از برای
مناجحت بیدار کنم چون بجانب او رفتم دیدم
که آنحضرت مثل چوب خشک شده افتاده او را
حرکت دادم اصلاح حرکت نکرد و هر چند او را
جنانیدم اصلاح حرکتی از او ندیدم گفتم
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رٰجِعُونَ بخدا سوگند که
علی بن ابی طالب مرده است پس بشتاب در منزل او
رفتم و خبر فوت او را باهل خانه او رسانیدم
فاطمه گفت ای ابو درداء چگونه بوده است پس من
قصه را برای او نقل کردم و آنچه دیدم بودم گفتم

فاطمه گفت آن غش و بیوشی است که از ترس خدا بیاید
غرض او میشود پس من رفتم و لبم حاضر کردم
بصوت او پاشیدم بهوش آمد و نگاه بمن کردید
که گریه میکنم گفتای برادر چرا گریه میکنی گفته
از آنچه بر شما رو داد گفت ای بود رذاء چگونه
خواهی بود وقتی که بینی مراد در موقت حساب حاضر
کنند و یقین بنمایند کناه کاران که عذاب رکازا
وملائکه غلاظ و شداد گرد ملا گرفته باشند
و در برابر پروردگار ایستاده باشم در آن حالت
اهل دنیا همه رحم بر من میکنند و هر آینه رحم تو

۱۰۳

بر من بیشتر خواهد بود که در برابر کسی ایستاده باشم
که هیچ امری نداشته بر او محفی نیست پس بود رذاء
گفت بخدا سوگند که این حالت را هیچ يك از اصحاب
رسول الله ندیدم بودم و روایت نموده است
اصبع بن نباته که ضرار بن ضمن منشی مجلس
معوویه بن علی سفیان داخل شد معاویه او را گفت
ای ضرار اوصاف علی را برای ما بیان کن ضرار گفت
مرا معاف بدار معاویه ابرام کرد ضرار گفت رحمت
خدا بر علی باد که بخدا سوگند یاد میکنم که علی خود را
از ما امتیاز نمی داد ما را نزد خود جای میداد

حدیث ضرار

هر گاه نزد او میرفتیم و هر سوالی که از او میکردیم
با جابت مقرون میساخت و هر گاه بجدت او میفتم
ما را بخود نزدیک میکردانید و در بر وی ما نمی بست
و در زبان از خانه او ما را منع نمیکرد و با وجود
این سلوک که ما با او نزدیک بودیم و او خود را با ما
نزدیک میکردانید هیبتی از او در دل ما بود که
یا زای سخن گفتن با او نداشتیم و از عظمت و سبقت
بگفتگوی او نمیکردیم گاه تقسیم دندانهای مبارکش
مثل ما را دید می نمود معاویه گفت ای ضرار دیگر بگو
انصافات و ضرار گفت رحمت خدا بر علی باد بخدا سوگند

که علی

که علی بسیار شب بیدار و بسیار که خواب بود در آن
شب و ساعات روز بتلاوت کلام خدا اشتغاف
داشت و جان خود را در راه خدا میداد و در بندگی
خدا اشک از دیدن ما روان میساخت ما را خود را
از ما دریغ نمی داشت و در ظلمت شب همت بر بندگی
خالق میساخت از مشقت و تعب در راه خدا
از رده نمی شد و تن پروری نمیکرد اگر او امید به پیچ
در وقتی که در محراب نماز ایستاده بخالتی که پرده
تاریکی شب گسترده و ستارها در ظلمت فرود رفته
و او محاسن خود را بدست گرفته مثل ما را گزیند

۱۰۴

بجوئی بچید و از زار میکشید و از روی
حز می گفت ای دنیا یا خود را بمن عرضه میکنی
وزیب و زینت خود را بمن می نمای یا بمن خواهی
داری دور شو و رشو که مرا احتیاجی بتو نیست
سرم تبه ترا طلا و داده که رجوع تو نمیتوانم
کرد بعد از آن میگفت آه از دوری سفر و کمی
بوسه و درستی پناه پس معاویه گریه کرد و گفت
براستی ضرر از رحمت خدا بر علی ناید که پورا ما
حسرت بود روایت نموده است خالد بن ربعی که امیر ^{المؤمنین}
از برای انظام بعضی ضروریات داخل مکه معظمه

کتاب
اعراب

شد

شد که اعلیٰ استونانستون نای کعبه را که
از روی عجز و استغاثه میگفت ای صاحب خانه
خانه از دست و میهمان میمانت و هر میهمان
بر میماند حق دارد امشب حق من از تو امر زتر
کنایه از من است امیر المؤمنین با حجاب خود گفت
ایا سخن این اعراب را شنیدید گفتند بل گفت
خدا الخازن گریه است که میماند خود را مایه پور سازد
و شب بیکر آنحضرت داخل خانه کعبه شد همان
اعلیٰ را دید که بستون خانه در او نیکه بخضوع
و خشوع میگفت ای آنکه عزیز بی عزت خود هیچ کس

۱۱۵

هرگز تر از تو نیست مرا عزیز کردن بفرست خود در وقت
که هیچکس ندانسته باشد که چگونه است من متوجه
شدم ام بد نگاه تو و وسیله خود بسوی تو ختم
محمد و آل محمد را بن من چیزی که دیگری غیر از تو مبر
میتواند داد و بگردان از من چیزی را که دیگری
غیر از تو نتواند گرداند امیر المؤمنین با حجاب خود گفت
بخدا سوگند که آنچه این اعراب گفت اسم اکبر خداست
بسر ناپی که من از رسول الله شنیدم و این اعراب
بهشت سوال کرده خدا باو داد و استدغای خلاصی
از دوزخ کرده خدا او را خلاص کرد شب سیوم ناز

انحضرت

آنحضرت بخانه کعبه رفته همان اعراب را دید
که بدستور سابق بستون خانه چسپید میگفت
ای آنکه فراموش کردی او را هیچ مکانی و خالی از تو نیست
هیچ مکان چهار هزار در هم اعراب را روزی کن
امیر المؤمنین پیش آمد گفت ای اعراب میمانی
از خدا خواستی با مرزش گناهان خرام زید و بهشت را
از طلب نمودی بقواد و خلاصی از دوزخ سوال
کردی ترا نجات بخشید و لم شب چهار هزار در هم از تو
میطلبی اعراب گفت تو کیستی امیر المؤمنین گفت من
علی بن ابی طالبم اعراب گفت بخدا سوگند که تو مقصود

۱۱۶

منی و من حاجت خود را از مربی خواهم آنحضرت در موی
ای اعلیای بخواه آنچه مطلب است گفت فراردم
میخواهم از برای صدق که کد خدا شوم و فراردم
از برای ادای قروض خود و فراردم که خانه بچه
و فراردم از برای وجه معیشت خود آنحضرت در موی
با نضاف پیش آمدی ای اعلیای مزد را این روزها
اراده مدینه طیب دارم هرگاه شنیدی که از مکه
بیرون رفتم بمدینه بیا و مطلب خود را از من بخواه
بعد از یک هفته اعلیای از عقب امیر المؤمنین روانه
شد و خانه آنحضرت را سراغ میکرد جمعی کو ذرا دید

که بازی

که بازی می کنند و امام حسین در میان ایشان
بود گفت ای اعلیای من ترا راه فونی میکنم اعلیای
احوال پرسید که تو کیستی گفت من حسین بن علی
گفت کدام علی گفت امیر المؤمنین پرسید که مادر تو
کیست گفت فاطمه زهرا بهترین زنان عالم پرسید که
جد تو کیست گفت سول خدا محمد بن عبد الله بن عبد
المطلب پرسید که جد تو کیست گفت خدیجه بنت
خویلد پرسید که برادر تو کیست گفت ابو محمد حسن بن
علی اعلیای گفت همه فرزندان را فراموش کرده بیا تا مرا
با امیر المؤمنین رسالتی بیا و بگو که اعلیای صاحب رعنا

۱۰۷

که بیک در خانه خدا باور کرده بیرون از خانه و بطلب
موجود است امام حسین با ندر روز رفته بخدمت
پدر بزرگوار عرض نمود که شخصی اعلیای برد خانه
ایستاده و میگوید که وعده از علی طلب دارم علی
از فاطمه پرسید که طعامی برای اعلیای داری که تناول
نماید فاطمه گفت خدا میداند که ندارم امیر المؤمنین
بیرون آمد و سلمان فارسی را طلبید و او را فرمود که
ای سلمان برو و از ما بخدا که رسول الله از برای من
عمود بر تجارت عرض کن و شتری از برای او بجوی سلمان
بفرموده عمل نموده مشتری پیدا کرد و باغ را بدو داده

فراردم

فراردم و فریخت و دو آرزو فراردم هر دو
تقدیر کرده بخدمت امیر المؤمنین آورده آنحضرت
اعلیای را طلبید چهار فراردم و وعده او را
با چهل درهم برای اخراجات او بخانه خود رسد کرد
و با و داد فقرای مدینه خبر پول داری علی را شنید
هر کس بی خواستی شتابان آمدند و همگی را با سوال
بطلب سوال بخدمت آن بزرگوارم و افضل حاضر
شدند و آنحضرت مشت مشت نان را در پیر کرد و پیشانی
بفقر میداد تا تمام شد برخواست دست خالی بخانه
آمد فاطمه گفت ای پر عمر ما غی را که پدرم برای تو غم

۱۰۷

کرده بود فروختی و فرمود بلی بیتی به در دنیا و
احضرت پرسید قیمت آن کجاست فرمود صرف شد بکجا
که فراموش می آمد از مذلت ایشان در وقت ایشان
فاطمه گفت من که سزایم و پسران من حسن و حسین
نیز که سزایم و ظاهر آنکه توجیزی نخورده باشی
و دست بدامن علی زده دامن آنحضرت را گرفت و
گفت چه میشد اگر بیکد هم از قیمت این باغ صرفه
ما میشد علی گفت ای فاطمه دست از دامنم بردار فاطمه
گفت بخدا سو کند که دست بر نمیدارم تا اینکه این ^{علی} غلام
پدم بشنود و در میان من و تو حکم کند و در این
اش

اشنا جبریل نازل شده گفت ای محمد سلام بر تو باد
خدایت را سلام میرساند و میفرماید علی را از من سلام
برسان و فاطمه را بگو که ترا می رسد که دست علی را
بگیری یعنی او را از بخشش مانع شوی رسول الله
بر خواسته متوجه خانه علی شد دید فاطمه دامن
حکام گرفته و دست بر نمیدارد رسول الله پرسید
ای فرزند چو دامن علی را گرفته فاطمه گفت ای پدر
باغی را که تو برای علی خریده بودی بدو ازده هزار
در هم فروخته و یکدم از اینها را نگذاشته که برای
ما طعامی بخرد رسول الله فرمود ای فرزند جبریل

بر رسول الله

خالا آن نزد پروردگارا آمد و بمن سلام رسانید
و خدایت را فرموده که من بعلی سلام برسانم و بگو
که از برای تو جایز نیست که دست علی را بگیری فاطمه
گفت تو چه میکنی و دیگر چنین نخواهم کرد فاطمه گوید
که بعد از آن پدم بطرف روانه شد و علی بطرف دیگر
رفت بعد از آنکه پدم آمد هفتدم در دست
و از من پرسید که پیغمبر من کجاست گفتم بیرون رفت
فرمود این هفتدم در هم را بستان و همینکه علی بخاید
ایشان را بویند که از برای شما طعام بخرد و لحظه
گذشته علی بخانه آمد و گفت ای فاطمه بوی مشک میآید

من چه آید ظاهر بعد از رفتن من رسول الله بخانه
آمدن نباشد فاطمه گفت بلی آمد و هفتدم در هم بردارد
که بتو هم و از برای ما طعامی بخردی و هفتدم هم را
بعلی داد علی حمد الهی را بجا آورد در هم را گرفت
و امام حسن را گفت بخیر تا با هم رفته طعامی بخوریم
هر دو متوجه باز شدند در عرض راه دیدند شخصی
افران میکند که گیتانکه قرض دهد صاحب قال
خوش ادا بدار که زود وفا کند علی گفت ای فرزند
خوبست ای زده هم را با این دهیم امام حسن گفت
اری بخدا سو کند که نباید دار علی هفتدم در هم را با

مرد داد امام حسن پیدای پدر در هزار اتمام
باین مرد داری گفت بل ای فرزندانکه اندک را میدهند
بسیار را میدهند پس علی بدخانه شخصی از ارباب
ثروت رفت که چیزی قرض کند و طعام بخرد اعرابی
در راه دید که شتری در دست آورد گفت ای علی شتر
مخیزی این شتر را بخر علی گفت قیمت از اندام اعرابی
صبر میکنم تا روزی که پیدا کنی علی چند میفروشد
اعرابی گفت بصددم علی امام حسن را گفت ای فرزند
شتر را بستان شتر را امام حسن گرفته روانه شد
اعرابی زیکرد و چار را حضرت کرد بصورت شبیه

اعرابی

اعرابی اول نهایت را با سر اختلافا داشت در رسید
ای علی شتر را میفروشی علی گفت از برای چه میخواهی
اعرابی گفت از برای آنکه جهاد کنم بخدمت پسر عمه
تو رسول خدا علی گفت اگر قبول میکنی به قیمت از برای
تو باشد اعرابی گفت قیمت از حاضر دارم تو سرمایه
انرا بکوی علی گفت بصددم خرین ام اعرابی گفت
یکصد و هفتاد درم بستان و بفروش علی امام حسن را
گفت شتر این صد و هفتاد درم را بیکصد درم
بصاحبش میدهم و هفتاد درم را طعام میخواهم
علی بعد از قبض صد و هفتاد درم سراغ اعرابی چسا

شتر شد که صد درم را با و دهد رسول الله در آن
راه با ملاقات کرد که در میان راه دشتی بخا پی
که هرگز نشسته نبود چون چشم مبارکش بعل افتاد
متبسم شد فرمود ای ابوالحسن اعرابی صاحب شتر را
میطلبی که قیمت شتر را با و بدهی علی گفت بل فدای
تو شود پدر و مادرم رسول الله فرمود آنکه شتر را
بفروخت جبرئیل بود و آنکه آن تو خریدی میکانی بود
و شتر آن شتران هشت بود و در همه ها آن پروردگار
بود ندانها را بخیر و خوبی صرف کن و از تنگی روزی
اندیشید مکن و رویت که روزی امیر المؤمنین زین العابدین را

نصف
صاحب
دانش

دید که خیلک این پرورش دارد و بهشت میرد انحصار
رحم بر احوال و آمدن خیلک را از دوش او گرفت
و خود انرا برداشت و بخانه که آن زن نشان داد رساند
انحضرت از حال آن زن پرسید زن گفت شوهر مرا
علی بزایه طالب بعضی از بلاد سجد کفار و ستاده
و در آنجا کشته شد باین علت من بیکس ماندم ام و
پیشا نمر و لاعلاج خدمت مردم میکنم که پاره چربان
برای خود و اطفال یتیم من بهم سازد و علی بزایه طالب
ناوجود اینکه شوهرم در راه او کشته شده ملتفت
یتیمان او نمیشود امیر المؤمنین از این سخن بسیار

منازک شدن بخانه رفت مشکه تار یک شد جوالی
پرا زارد و طعام بدوش خود گرفته بخانه ازین
رفت شخصی از اصحاب الناس کرد که یا علی بگذار که این
جوال را من بدوش گیرم انحضرت فرمود که جوال را تو
برداشتی و زای روز قیامت بار وین من که بر میدارم
این بگفت و بر رفت و چون بخانه رز رسید و حلقه
بر دراشنا کرد رز از پشت در احوال پرسید که کیست
علی گفت من امزدم که خیلدا از دوش تو گرفتم در را باز
کن که چیزی که برای اطفال تو آورده ام زکات خدا
انقضاضی شود و میان اطفال من و علی آنچه طالب
کلمه

حکم باشد انحضرت داخل خانه شد و گفت ای زنی
خواهم که من کار تو ای بگم اگر تو خیر می کنی و نا
می بینی من اطفال را مشغول میسازم و ملتفت می
شوم تا فارغ عشوی و الا تو ملتفت اطفال بشو که
من خیر کم و نا زینم زکات من از خیر و نا زین بیشتر
وقوف دارم تو اطفال را ملتفت بشو که گریه نکنند
تا فارغ شوم پس زنتوجه خیر و نا زین و علی
پارچه کوشتی که خود برده بود و پخته و لقمه میساخت
و در دهان اطفال میکشاست و رضما با ایشان میخورند
و با ایشان می گفت که ای زندان علی زین علی طالب را

پدر ساله ملا محمد باقر
مجلس اول است
علم است

حلال کنید حتی که شماران را کرده انگاه زنا خیر
کردن فارغ شد او را کرد که ای بند خدا تنور را
کن علی آتش در تنور کرد و شراری از تنور بروی مبارک
انحضرت بچست بخود خطاب میکرد و میگفت ای علی
این شرای انت که حق بیتیان و زنان بیوع را ضایع گداشته
ناگاه زنی از همسایگان با بخار سپید ز صاحب خانه را
گفت و بچک این امیر المؤمنین است که آتش در تنور می
کند زنی را بد کرد که شرم نباد مرا از به ادبها که تشبیه
کردم ای امیر المؤمنین این خجالتنا چه کم علی گفت مرا شرم
نادان نقضی است که در حق تو و وزندان است کردم دوست

مسطور است که امام المؤمنین بر شاکت که بر بگفته
خود بر در مسجد مردی وزنی بی بی نام نزاع میکنند
ایشان را نزد من حاضر کن رشا گوید رفتم دیدم بر در مسجد
مردی وزنی با هم مخصوصه میکنند گفتم امیر المؤمنین
شمارا می طلبد پس مرد و روسوی خدمت انحضرت
نمودند چون بلا رفت و مشرف شدیم روی سوی
انمرد که گفتم ای جوان با این زن چه خصوصیت داری
گفت ای امیر المؤمنین من این زن را تزویج کرده ام و
نموده ام و زنا کرده ام و چون فقارت نمودم حاضر
دین بود امیر المؤمنین و فرود بر تو حرام شد است

باید زنی در دین

مسطور

و توسل و اریستی این مردم بر مردم خوردند امیرالمؤمنین
فرمود ای زن مرا میشناسی گفت آوازه ترا شنیدم
اما ندیدم ام فرمود تو فلانته دختر فلان از طائفه فلان
گفت بل فرمود تو پنهانی متعنه فلان بن فلان شد
بودی و اهل تو خبر نداشتند و از امر داشتی شنید
بودی و پیریان تو بهم رسید بود و بعد از آن از آن
خود ترسیدی و پیر را که وضع نمودی در شب ترا
برداشتی و بعد از آن موضع بردی و بر زمین نهادی
و مقابل او ایستادی ترا بحال او رخ امد او از آن
برگشته باز او را انداختی و گریه کرد و ترسیدی که ^{مغضوب}

شوی

شوی در آن شب که چند بر تو حمله کردند و تو
گریختی و سگ از جمله آن سگان رفت و طفل ترا بو کرد
و او را لیسید و تو اشک را نهیب کردی و سگ بی
او انداختی سگ بر پیشانی طفل خورد و پستی
او را شکست سگ از سر طفل رفت و طفل شروع بگریه
کرد و صبح نزدیک بود ترسیدی و بر گشتی و در دل تو
اضطراب عظیم بود پس دست برداشتی و رو با شما
کردی و دعا کردی که خدایتعالی او را محافظت نماید
از کفت بل آنچه گفتی از اول تا آخر چنان بوده است
و من حیرت زیادی دارم در غیبی اینی تو پس امیرالمؤمنین

۱۱۲

امر در طلبید که پیشانی خود را بر مردم بنمایانند
عالمه آن پیشانی خود برداشت اثر زخمی در پیشانی
آمد و شکسته و این گریه بینی انجم از سگست و
خدایتعالی میخواست که از تو فعل عوامی صادر نشود در آن
راه در حالت زفاف خوردیدی و تو مادر امردی
و بسبب غایب که کردی خدایتعالی این پیر را محافظت نموده
در مناقب مسطور است که در زمان خلافت عمر دور
بر سر پیری و دختری نزاع میکردند و هر یک ادعا میکردند
که پسرانوست و دختران دیگر است عمر در جواب
ایشان میفرمودند که نجاست ابو الحسن که کشانند عقلم

پس

پس آنحضرت را خوانند و قطعه را بخوردند و عرض کرد
آنحضرت فرمود شیشه حاضر کردند و آنرا وزن نمودند
و فرمود که هر یک از آن دوزن از شیر خود اشیش را
پر کردند و آنرا وزن نمودند و آنکه شیرش بحسب وزن
سنگین تر بود طلبید و فرمود پس از آن تست و ختم
باز نداد که شیر او سبک تر بود عمر گفت ای ابو الحسن
این حکم از نجاست استی گفت نشیند که خدایتعالی در آن
مجید فرموده وَاللَّذِکْرُ مِثْلُ حِطِّ الْأَنْبِیِّیْنَ وَذُرِّ الْأَطْنَانِ
مقررات که در سنگینی و سبکی شیر است دلالت
بر محل می نمایند که پسر است یا دختر روایت نموده است

۱۱۸

مالک بن عطیه از ابی عبد الله که امیر المؤمنین
نشسته بود و جمعی کثیر از صحابه نزد او بودند که شخصی
آمد و گفت یا امیر المؤمنین من بر پسری لواطه کرده ام
و آمدن ام تا مرا پاک کنی آنحضرت فرمود ای مرد بخانه
خود بازگرد بلکه ترا سودا برین داشته باشد انمرد
دو روز دیگر بخدمت انروز آمد و تجدید سخن در
کرد امیر المؤمنین او را گفت گاه نباشد که ترا حالت
چونین روی داده باشد تا بخانه خود برگردی
مراجعت نموده تا چهار روز هر روز یکبار انروز آمد
و آنحضرت می گفت و آن جواب میشنیدم تهنیت چهارم

روی مبارک سوی انمرد کرد و فرمود ای مرد رسول
خدا در عمل مثل عمل تو سر حکم کرده است هر کدام را
که خواهی اختیار کن یا کردن زدن یا از کوه پزانند
یا در آتش سوزانند انمرد گفت ای امیر المؤمنین
کدام یکی شدید تر است آنحضرت فرمود آتش سوزانند
انمرد گفت من اختیار کردم پس برخواست و درود
نماند نکرده و در تشبیه گفت تا بر خدا یا تو بر کردم
از گناهی که میدانی و از توبه رسیدم که بنا داد تو بر
قبول نشود نزد وصی رسول تو آدم فراد میانی
سر صنف عذاب محقر کرد من شدید ترین را اختیار کردم

پس تا مسألت می نماید که این آتش رفتن را که تار
گنا مان من بسازی و مرا با آتش دوزخ سوزانند
این بگفت و برخواست و بجای که همه بسیار جمع
کرده و آتش فروخته بودند رفت و در وسط
آتش نشست و زار زار میگفت و آتش از اطراف
او شعله و در بود پس امیر المؤمنین و اصحاب او گریستند
و امیر المؤمنین رو سوی انمرد کرد و گفت ای مرد
که ملائکه آسمان را بگیر در او دردی و ملائکه زمین
بر احوال تو میگیرند و خدا تعالی توبه ترا قبول کرده
برخیز و دیگر چنین عملی مکن جمله قضایای علی است

لوطی
حکایت

که شخصی را از جماعت کندی بعلی زدی نزد او آوردند
و آنحضرت فرمود که دست او را قطع نمایند و از زدی
بود خوش صورت و خوش لباس پس علی با او گفت ای
مرد تو باین صورت رعنا و لباس زینا و دستیه که
در میان عرب داری چرا این کار میکردی انمرد سر
پایین افکند گفت ای امیر المؤمنین بخدا سوگند
که غیر این مرتبه هرگز زدی نکردم ام علی فرمود و یح
بر تو شاید که خدا تعالی ترا بر یک گناه مؤاخذ نکند
پس کندی که کرد و امیر المؤمنین زلفی سر بر سر
افکند بعد از آن سر برداشت و فرمود که فکر من

که شخصی

بجای نرسد مگر اینکه دستش قطع نماید و فرمود
کردست او را ببرد پس کردی آغاز کرد و بدام
امیرالمؤمنین رسید گفت الله الله رحم بر عیال
من کن کردست مرا بریدی هلاک میشوند زیرا که
غیر از من کسی ندارند با امیرالمؤمنین متفکرین
سزایینا فکند و زمین را میخاشید بعد از آن
سر برداشت و گفت علاجی غیر از قطع دست تو
ندارم و فرمود او را بیرون بردند و دست او را
بریدند و از دست بریدم را آورده نزد آنحضرت
انداختند کندی گفت ای امیرالمؤمنین بخدا سو

کرم

که من نود و نه مرتبه دزدی کرده بودم و خدا یقیناً
هنر ستر میکرد تا این دهه که مرتبه صد بود و
سرکار با اینجاست کشید که دست خود را برین می بینم
مردم گفتند درین نود و نه مرتبه کسی نبود که ترا از انگاز
این عمل شنیع دزدی بجز و منع نماید پس امیرالمؤمنین
گفت طالاعت از دل من نماند چه از گفتن
این مرد که هرگز دزدی نکرده ام و این بار اولت من
بسیار مغموم شدم زیرا که میدانم که خدا یقیناً
حلم است و کم از او زیاده از آنست که بندگان خود را
بجهد بندگان رسوا کرده بجهیل عقوبت نماید پس

۱۱۸

حضار همگی از جا حسته گفتند یا امیرالمؤمنین
خدا یقیناً تو توفیق دهد که تا تو هستی مادر خیر
و نعمت میباشیم مرویت از غاصم بنصفه سلوپی که
گفت شنیدم در مدینه آنسیری که فریاد میکرد و
میگفت یا احکم الحاکمین حکم کن میان من و مادرم
عمر بن خطاب او را طلبید و گفت ای پسر چرا به مادرت
نفی نمیکوی گفت یا امیرالمؤمنین مادرم نه ماه مرا
در شکم نکاه داشته و دو سال شیر داده و چون بزرگ
شدم و خود را شناختم و چپ را ستانداستم مرا از خود
دور کرد و نفی نمود و گفته ترا عنی شناسم عمر گفت والله

مرا فضا در دست

نویس

تو کجاست گفت در محله بنی فلان عمر فرمود که او را
احضار کردند و چهار برادر که آن زن داشت همراه
او آمدند و چهل در با او آمدند و قسم یاد نمودند
که این زن از پس زانمی شناسد و ادعای باطل مینماید
و میخواهد که این زن را در میان قوم و عشیرت خود
فضیحت کند و ما میدانیم که این زن از تو تر است و
هرگز شوهر نکرده است و هنوز مهر بکارت دارد
عمر رو بجانب پسر کرده و گفت ای پسر مادرت چنین
میکوی تو چه میگوئی پسر گفت ای امیرالمؤمنین بخدا
سو کند که این مادر مرا است نه ماه در شکم نکاه

۱۱۹

داشته و در سال ششده و بعد از آنکه خود را
شناخته و چنانکه است فوق کردم مرا فخر کرد و از
دور گردانید عمر گفت ای زن پسر چنان میگوید تو
چه میگوئی زن گفت ای امیر المؤمنین سوگند میخورم
با کسی که محبت شده است بنور و بچشم دین نمیشود
و بحق محمد و اولاد او که این پسر را نمیشناسم و نمیدانم
که از کدام مرد است و میخواهد که مرا فتنه کند در میان
قوم و عشیره که دارم و من زنی هستم از هریش و
هرگز شوهر نگرفته ام و هنوز مهر بکارت من نجاست عمر
گفت پس با بنندان برود تا آن شود زن تحقیق کنم
اگر عادل

اگر عادل باشند پسر را حد ترا بنم پس را گرفته
بنندان بردند و در عرض راه امیر المؤمنین ایشان را
دید پس فریاد کرد که ای عسر زاده رسول خدا من
پسری مظلوم و ماجرای خود را بخدمت آنحضرت عرض
کرد امیر المؤمنین فرمود که او را نزد عمر باز پس
برند عمر گفت من او را بنندان فرستاده بودم چرا
پس او را دید گفتند امیر المؤمنین او را پس و نشناختند
مگر از بوقشیند ایم که میفرموده که مخالفت نکند
فرموده علی را و عصیان با و موزید درین گفتگو
بودند که علی آمد و مادر پسر را طلبید و ادعای

پسر را پسید پسر تقیر بن عامر بود نگاه آنحضرت
عمر را گفت رخصت میدهم که در میان ایشان حکم کنم
عمر گفت سبحان الله چگونه از من رخصت میخواهی چگونه
من مانع حکم تو باشم که خود شنیدم از رسول الله که چه
فرمود زانا ترین شما در احکام خدا علی بن ابی طالب است
بعد از آن آنحضرت زن را گفت ترا شاهدی در مدعی
خود هست گفت بل و چهل نفر که همراه او بودند بیان
شهادت بطریق که مذکور شد نمودند علی گفت امروز
من حکم در میان شما میکنم که خدا تعالی از بالای عرش برآید
راضیت و حبیب من رسول الله بمن تعلیم کرده پس

از زن پرسید که ترا ولی هست گفت بل این برادر
من حاضرند از برادران او پرسید که حکم مراد در میان
خود قبول دارید گفتند بل ای عسر زاده محمد فرمان
تو بر ما و خواهر ما جاریست آنحضرت گفت خدا را
و حاضران این مجلس را شاهد گرفتم که این زن با این
پسر که مدعی اوست تزویج کنم بچهار صد درهم
صدقا و مال خود ای قنبر برو و بچهار صد درهم
همای زن را حاضر کن قنبر رفت و مبلغ را آورد و دست
پسر را داد علی فرمود ای پسر این پول را بکنان نزد خود
بگذار و زن را با خود بیرون برو و دخول کن و بچهار صد

که نزد من نیاید تا اثر داری یعنی غسل در یون باشد
 پس چنانچه صدقه را در کنار زن رخت و دست او را
 گرفته خواست بیرون برد و اندر و کند ز زلف ناید
 بر آورد که النار التاری پس عمر محمد مصطفی ایا کفر
 شده است که تو میخواهی مرا بپسرم تزویج کنی بخدا سو
 که این پسر من است و برادرانم را بخویشان عاری ^{بدری} باشد
 بعد از آنکه پسر بزرگ شد برادرانم مرا کشتند که او را
 از خود نفی کنم و در سائیم بخدا سو کند که این پسر من
 و پاره دل من است این کیفیت و دست پسر را گرفته بخوات
 که روانه شود عمر گفت و اعمر اه لو اعلی هلك عمر

پوشیدن نمائند که من در حکم حکم احکام الهی و
 الکاء علوم رسول الله با و امر و نواهی و دقایق
 اسرار غیر متناهی واضح تر از آنست که در صفحه
 بیان محتاج تجریر خامه و تقریر نارسای زبان باشد
 و همین قدر که نکاشته کلک بیان کردید این برای
 ثبوت تفصیل جناب مستطاب انحضرت بر جمال و
 خامت ما لغا صیان خلافت که حلال از حرام و شرک
 از اسلام فروغی کرده اندا کفایت می توانند شد جملنا ^{الله}
وَاِنَّا كُمْ مَرْشِيْعَةٌ عَلٰى وَجْهِهِ وَالْمُسْتَظْلِمِيْنَ
تَحْتَ لَوَا اَنَّهُ بِحُجُوْمِكَ وَالرَّحْمٰنُ عَلَیْكُمْ اَجْمَعِيْنَ

روایت نموده است ابو بکر سیرت آنست که از مقابله
 از مجاهدان ابن عباس که ایزه کریمه لانگ هیجده
بِحَارَةٍ وَلَا بَيْعَ عَزَّ ذِكْرُ اللَّهِ تَا قَوْلَ خَدَايْتَمَانِي
 بغیر حساب بخدا سو کند که در شان امیر المؤمنین
 و اینچنین بود که پیغمبر روزی بعلی سید دنیا
 بخشید بود علی گفت بخدا سو کند از اینها تصدق
 خواهم کرد که خدایتعالی از من قبول کند چون نماز
 عشا را کرد صدقینار را گرفته از مسجد بیرون رفت
 زنی دوچار گردان صدقینار را باو داد و انشب
 روز دیگر شهرت کرد که علی دیشب صدقینار فروز

مجموعه دروغ عرب

فاجره تصدق نمود علی بسیار عمکین و اندر و هکیز
 شدن شب دیگر بعد از نماز خفتن صدقینار گرفته
 از مسجد بیرون رفت و گفت بخدا سو کند که امشب
 این صدقینار را چنان تصدق کنم که خدا از من قبول
 فرماید ناگاه مردی که آثار فقر از او ظاهر بود بان
 حضرت دوچار شد علی صدقینار را باو داد روز
 دیگر که صبح شد او از در شهر افتاد که دیشب علی
 صدقینار زد بر روی دزد تصدق نموده پس انحضرت
 زین شهرت اندو هکین شد گفت بخدا سو کند که
 امشب صدقینار دیگر تصدق خواهم کرد که خدا

قبول کند باز بنام سوره سبأی گفته بعد از نماز
عشاء صدقینار را گرفته از مسجد بیرون شد و در
در عرض راه دید صدقینار را با و داد روز دیگر
که صبح شد مشهور کرد بیکه دیش علی صدقینار
عفی صاحب مال تصدق کرده باز عکس شد
رسول الله رفت و او را از ماجرا اعلام نمود
و نمودای علی خوش حال باش که حالا جیبیل نزد من
آمد خبر داد که خدایتعالی تصدقات سه شبته ترا هم
قبول کرد عمل ترا مستحسن ساخته صدقه صدقینار
اولین فاجعه رسید که مدار او بفق و زنا میگذشت

صدقه

صدقه بیلد که بدست او افتاد از خود بویبر کرده
و مبلغ را سرمایه اوقات گذار خود ساخته
حال او در سماع است که شوهر حلالی بهم رساند
و صدقه ثانیه که از تو صادر شد بر در زدی
رسید که قبل ازین روز کاری بدزدی میگذرانید
این صدقینار که غایب او شد از زدی بویبر کرد و آنها
مایه خود ساخته شروع ب تجارت کرده و صدقه
ثالثه بشخص صاحب مال رسید که اموال بسینا
دارد و هرگز خمس و زکوة و حق الله از آن خارج نمیکند
الحال که تصدق از تو باور رسید بخانه خود آمدن

۱۲۶

خود را سر زشتی و ملامت نمود که علی با خود فقر
و بی چیزی صدقینار صدقینار تصدق می نماید
و من با این همه ثروت و جمعیت خمس و زکوة حق
فقر را نداده باشم در آخرت چه جواب میگویم
و در همان شب مبلغهای خطیر خمس و زکوة چندین
ساله مال خود را بیرون آورده بفقرا و مستحقین
داد و ایة لَا تَلْمِزْهُمْ فِي شَيْءٍ درین باب بر تو نافذ
شد از حضرت امام محمد باقر روایت که علی بیادار
بزاز رفت و شخصی از بزاز و ترا گفت که دو جامه
بمزبورش اشخص گفت خوبست ای امیر المؤمنین اشخص

خبر
چهارم

چون یافت که بزاز او را شناخت و نگاه باشد که
در سودا رعایتی نمایند از او گذشت و نادیدگی
که او را نمی شناخت معامله کرده و دو جامه
خرید بیکه در هم و دیگری بدو در هم
و قنبر را گفت که جامه سردر هم را بپوش و
خود دو در همی را اختیار کرد قنبر گفت از جامه
سرد همی را تو صاحب شو که بالای منبر میروی
و بمردم خطبه میخوانی علی گفت ای قنبر تو جوانی
و خواش جوانی ترا لباس ناپاکین مایل میسازد
و مرا سرم می اید از خدا که لباس خود را از تو بهتر

۱۲۷

کم و حال ای که شنیدیم از رسول الله که غلام و خواهر را
پوشانید هر چه خود می پوشید و بخوراید و آنچه
خود میخورید پس از جامه که قیمت تراشید و استین
او را کشید انا کشتان مبارک او زیاده بود
زیادتی را برید و دار بخنایط که کلاه از برای
فقرت بدوزد پس بزانت گفت که جامه را بیار و تا
استین آنرا که برین بدون آنحضرت فرمود که
وقت تنگ ترا زانت یعنی جیوه مستغایراست
نیست که اینقدر پیر اندیشی در کار نباشد و درین
اشنا مید بزانت پیدا شد بسوزای آنحضرت مطلع

شد بخندنا حضرت شد و آنحضرت معذرت
طلبید عرض کرد که کسیرم ترا شناخته و از تو بیج
گرفته التماس دارم که دو در همه مرا بجه که از تو
گرفته است باز پس بستان آنحضرت فرمود چنین
خواهم کرد ما هر دو راضی شدیم و سوزا به
کرده ایم پس گرفت صورت ندارد و در کتاب متنا
مستور است که زن حامله را بدیوان عمر برید
که زنا کرده بود عمر گفت که او را حد زنند امیرالمؤمنین
فرمود ای عمر سناکت شو اگر زن خودت قصیر کرده
طغلی که در شکم او است چه قصیر دارد خدا بیعتا

میفرماید که از زنده و زنده خونی بگری
و زرد بگری بر این نمیدارد عمر گفت من زنده مانده
که مشکل بر من رود و ابوالحسن زنا نباشد که
حل مشکل نماید خالچه نماید که امیرالمؤمنین
فرمود او را نباید نگاه داشت تا وضع حمل نگاه
او را حد زن طفل او با بدی بکسی سپرد که متکفل او
شود عمر اطاعت نمود و عمر دس از حد زن
او برخاست

روایت شده است آنحضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی
طالب که فرمود داخل شد من و حضرت فاطمه زهرا

عمر سرگراز و بدش چون بدنا لاغ بود و معذب
بود هزار هزار نوع از عذاب و دیدم زنی صورت
سک و آتش داخل شد در پیشش و بیرون میآمد
از دهانش و ملائکه میزدند بر سرش بگریه
از آتش پس حضرت فاطمه گفت ای صاحب من و تو
من خبر ده مرا که چه بوده است اعطای این زنان

ما حال او را که در این عالم است

پیشتر فرمود ای دختر من اما از زن که او بخت
بود بولیش پس بد رسد که در دنیا و در آخرت
حرف سر خود را از مردان نا محرم می پوشید و اما

از زن که او بخته بود برایش از زنی بوده که از آن
 میکرده شوهر خود را و اما آن زن که او بخته
 بود بر پستانهایش از زنی بوده که امتناع میکرده
 از فلان شوهرش و پولوی او بخته امیده و اما آن
 که او بخته بر پستانهایش از زنی بوده که بر روی
 آمد از خانه به دخت شوهرش و اما از آن که
 بود بر پستانهایش از زنی بوده که بر روی
 می شد از زنی بوده که زنیستیم که بدن خود را
 از برای مردان نامی از آن که بسته بود پاهای
 او یا دستهایش و مسلط بود بر او و اما او که در میان

تنگ بوده که از بخت است بر میز نمی کرده و همیشه
 خسته ای او بخت بوده و غسل جنابت و غسل
 میکرده و خود را پاکین می نموده و در
 نرسیده و اما از آن که کو و کو و کول بود
 زنی بوده که در میان
 خود را نسبت میداده و اما از آن که
 و سه روز از این برای تشریح از زنی بوده
 در میان خود و در آن جنبت نشاء و اما
 که می جوحت در این بدنش و او بخورد
 ای خود را از زنی بوده که زنان مرد را

برای مردان اجنبی برده و اما از آن که سرش
 چون سگ را و بدلتش چون بدن الاغ بود از آن
 بوده سخن چهره دروغ کوی و اما از آن که
 سگی بود و از آن که در میان
 در میان آن که در میان
 که می نموده این حضرت پیغمبر فرمود
 از برای آن که نافرمانی است شوهر خود را
 و اما از آن که در میان
 تمام کذابان و منافقان است
 و عیون رسع الاولی

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة والسلام
 علی سیدنا محمد
 و آله الطیبین الطاهرین
 و اجمعین

حضرت رسول دیدیم که آنحضرت کرم میکند کریه
 سختی پس گفتم پدر و مادر فدای تو یا رسول الله
 چه چیز شما را بگریه در آورده است پیغمبر فرمود
 ما را شمس که بمطامع غم دیدیم زنان را از امت من
 که در میان شدید گرفتار بودند پس ناخوش و شتم
 از این است و کرم می کنم از برای آنچه دیدیم از شد
 که جوش میزد مغزشش و دیدیم زنی او بخته برایش
 فاب کرمی ریختند در حلقش و دیدیم زنی او بخته
 بر پستانهایش و دیدیم زنی که می خورد گوشت بدن

خود را و آتش فروخته می شد از تیرش و دیدیم
زنی که بسته بود پامپای او بادستمالش و مسلط
بود بر او غارها و کوزهها و دیدیم زنی که و کور
و کنگ در تابوتی از آتش که بیرون می آمد
سرش از سوراخهای بیبی او و بدنش پاره پاره
بود از خوره و پستی و دیدیم زنی او بختی بود به
پامپای خرد که از آتش دیدیم
که می بریدند گوشت بدنش را از پیش و کین بمقاصد
آتشین و دیدیم زنی که می سوخت رویش و دستش
و او می خورد رو و دهانهای خود را و دیدیم زنی



ب
کتابخانه
تاسیس شده در سال 1301

خطی